بازدید شد
۱۳۸۱

۲۸۴۶

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب فرسنامه
مؤلف نظام الدین احمد
موضوع تألیف
نمره ۲۳۱۳ ۲۱۸۳
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۴۱۰۰
۲۱۸۳

خطی «فهرست شده»
۲۱۸۳

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۲۸۴۶

کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب فرسنامه
مؤلف نظام الدین احمد
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر ۱۴۱۰۰
۲۱۸۳
۲۳۱۳ ش/م
۲۱۸۳

بازرسی شد
۱۳۴۰ – ۳۶

۷۵ ورق

ماندا ادم ذریاتی دکلم عارمی بر نور استه
کو نغمه صد ده پسند دوست دلکهنه [illegible]

[illegible] عالمه
[illegible] حق [illegible] اهم عالمه
وسیله [illegible] حسینات [illegible]
نغمه [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] کمال [illegible]

۲۱۸۳
۱۴۱۰

[illegible]

بازدید ۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲

۲۱۸۴
۱۴۱۰

اگر عمری بود باز آیمش   دگر آید چشم ترش بنمایمش

چو خواهم کس شعری از کسی دور   از دوست به چشم آمده روز   اگر خواهم که یار بشکافد

نهد پا بر بحر شد از دور

قال امیر المؤمنین علیه السلام

مَنْ اَكَلَ الْبَغْبَغَةَ وَقَدَفَ اللَّوْغَفَةَ وَاسْتَعْمَلَ

الْخَشْتَشْتَنْ اَمِنَ مِنَ الشَّوْصِ وَاللَّوْثِ وَالْعَلَوْصِ

وقال ایضا علیه صلوات الله

مَا تَقَمْقَعْتُ قَطُّ وَلَا تَسَرْبَلْتُ قَطُّ

وَلَا تَبَغْلَبْتُ قَطُّ وَمَا اسْتَنْسَمْكْتُ قَطُّ

مِنْ اَيْنَ اَصَبْتَ

اگر خواهی که دور شوی از دست بیماری ها

از اول عمر نیست ...

نیز ...

درشب ... در دامن

در بستر ... غذا ...

نوبت ... در ...

والله

مقار دانش بسم الله خیر الاسما مشهور بفرخنامه

مقار دانش مشهور بفرخنامه

سپاس بی‌قیاس خداوند جهان را که ابلق لیل و نهار را
چندانکه خیابان ازل و ابد را در نوردد از ساحت عزتش
نشان نیابد و پر خمیده پشت دیرین سال سپهر هر چند
گرداگرد عالم برآید در وادی معرفتش چون کره نوآموز سراسیمه
حیرت باشد همت سمند باد پای اندیشه را چه یارا که همعنانی
او هم قدم از قید امکان جسته مطلق العنان در عرصه وجوب
جولان نماید و فارس جهان پیمای فراست که محبوس سلسله
حاجتست چگونه اشهب کاغذ از سخن حمد بی‌نیاز حقیقی سبک‌اندازی
ادای فرسوده تک و تاز سازد همان به که عنان گران عزیمت باز

این نو

این سوتافته کمیت اشک گلگون بصفحه رخسار دوانیده از روی
عجز و انکسار بلکه طریق مباهات و افتخار پیروی مجلی عرصه فصاحت
مصلی مسجد اقصی تکیه تاز براق برق سبحان الذی اسری محرم
نهانخانه راز فاوحی الی عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین
سیما قاید الغر المحجلین چنانچه میفرماید ما عرفناک حق معرفتک
از راه اعتراف و نارسایی و قصور توسن سخن بقرارگاه آرمیدگی
رسد و در امتثال فرمان لازم الاذعان پادشاه دین پناه
خورشید رکاب ظفر انتساب که هر عرق جبین نثار چهره کوشش گرد
سبحان الله زهی شهریار ملک صورت و معنی که بر اهتمام اختر سعادت
اشتمام ظاهر نموده پرتو تسخیر بر قلوب ظواهر و بواطن می‌افکند
و تخم عدالت بر صفحه زمین فشانیده از مزرعه سبز آسمان سنبله مقصود
میدرود و حلقه اطاعت شریعت غرا بگوش جان کشیده گردن
سرکشان روزگار بطوق بندگی میکشاند و سجده نیاز معبود بی‌نیاز

غرهٔ ناصیه نموده و سر افتخار بفرقش بر پرن میرساند قصب السبق
از گذشتگان و آیندگان ربوده و ابواب خزاین زر نثار
خواهندگان گشوده فروغ زهره و مشتری سعادت جبینش بخورشید
و مه نشان عطارد و بهرام صولت تیغ تیزش تا بام کیوان کشیده
از هیبت شوکتش رنگ از روی روم و فرنگ پریده و از غلغلهٔ
جلالتش و لها صدای زنگ گرفته برق تیغش بسیاهی جنود هنود
زده و نهال رمحش از خون مخالف سیراب شده همای فلک فرسای
اوج سعادت و شاهباز بلند پرواز در ذروهٔ جاه و جلال قاآن مضمار
شهریاری شهسوار معرکهٔ تاجداری فرمانفرمای بسیط ربع مسکون
عقده گشای بساط سپهر بوقلمون فرخنده بخت خجسته منظر فرخ طالع
بلند اختر شیر گیر رزم دلیری ثابت قدم عزم جهان گیری گره گشای
کارخانهٔ عالم قبلهٔ مقصود طوایف امم همین شیمهٔ الشیم اعتاب
دارا بارهیبت مرجع سلاطین فرمانفرمای کوه وقار آسمان شکوه رزم گذار

دامرولا

ثوابت و سیار مرآت چهرهٔ نیر اعظم زبدهٔ ازدواج حوا و آدم
حلقه کش گوش قیصر و خاقان وارث ملک کسری و سلیمان خلاصه
سلالهٔ سید البشر راهنمای طریقهٔ اثنی عشریه درگاه سرمدی
مقرب بارگاه ایزدی مهبط فیوضات نامتناهی مصدر آثار
ظل اللهی ٭ سپهر کرم خسرو دین و دولت ٭ فروزنده چهرهٔ
ملک و ملت ٭ محیط سخا مرکز عدل و دانش ٭ بلند اختر مطلع افسر
ستاننده تاج خاقان و قیصر ٭ برازنده تخت و دیهیم و افسر
فرازنده چتر صاحبقرانی ٭ شه ملک و دین شاه عباس ثانی
که عالم ز تیغش پر آوازه گشته ٭ بهار جهان از رخش تازه گشته
ز اقبال او چشم بد دور بادا ٭ ز عدلش جهان جمله معمور بادا
نهال عمر ابد پیوندش با وایل نسیم به طارم عمرات رسیده
و غلغلهٔ کوس جهانگیری از نهم پایهٔ فلکیات گذرانیده با وجود جمعیت
اسباب زندگانی و کامرانی از متابعت طبع گذشته

اقتدا بمنهج قویم شرع انور پیغمبر نمایند و در مقام اختلاف مذاهب
قدم از مرتبهٔ تقلید فراتر نمی‌گذارند و در عموم حقایق و معارف
که معروض ضمیر اقدس گشته بتقریب کاوش تدقیق مشرب علا
بتحقیق میرسند و جمیع مسالک و طرق که بنظر کیمیا اثر رسیده و بوسیلهٔ
رخش فلک فرسای همت بلند بپایان میرسانند از آنجمله در وقت
که خیلی از نجدی نژادان آهو تک پیر کام مجنون وش لیلی خرام بانعام
عساکر منصوره نامزد شده و معروض نظر همیون اشرف گشت
باین تقریب تامل در غرایب صنایع ایزدی در عموم حیوانات
وخصوص آن پریوشان زیب جلوه چه مخفی و ظاهر است نموده فرمان
قضا جریان بنام ابجد خوان دبستان فهم و خرد نظام الدین احمد
صادر شد که آنچه درباب اسب از آیات و احادیث و خلاصهٔ اقوال
پیشوایان این فن و سایر آنچه در فرسنامها و کتب معتبره سنجیده
میزان قبول شده بشیرازهٔ التیام بخشد و آن لآلی گرانبها را برشتهٔ

تحریر

تحریر کشیده نسخهٔ محفل فردوس مثال گل بار و نامهٔ فرمان معلا
سرمهٔ دیدهٔ امید گشته غنچهٔ دل اکمل بگل شگفت و هزاران عقدهٔ
از پیشانی خاطر گشوده بسجدهٔ شکرگذاری نثار رباط همایون شده بمعاضدت
توفیق الهی و مساعدت توجه پادشاهی راحلهٔ خامه تک و در معقود
گردید و این رسالهٔ شریفه بمضمار دانش موسوم گشت و چون
موضوع این فن از اسباب و آلات عمدهٔ جنگ و جهاد است
چنانکه قسمت خمس بود باقسام خمسه مقرر شده این نسخهٔ نفیسه نیز بر مقدمه
و سه مرحله که بمنزلهٔ قلب و جناحین که بجای ساقه است اشتمال یافت
امید که پسند خاطر ارفع اعلی گشته روزگار خجسته آثارش بظهور
دولت حضرت صاحب الزمان علیه صنوف الصلوة عن الملک
المنان پیوند و دولت سعادت جاودانی چون سلطنت و شوکت
و شادمانی روز بروز مزاید و مضاعف گردد ٥ مه نعل سمند آسمان
سیرت باد ٥ تسخیر جهان همه و غیرت باد ٥ عمری که بقای این کهن

و بهتر باد آغاز خوش و عاقبت خیرت باد **مقدمه** در ذکر آغاز
آفرینش اسب و باعث رام شدن و اول اسپ که میان عرب وحش
شده بر ضمایر ارباب الباب پوشیده و مستور نماند که اول اگر از بعض
حکمت ازو کی کنند سهولت بر کردن صعاب و دواب افکنده ای
بقدم تدبیر نشانی این راه دشوار چگونه بسر آمدی و این بارگران
چگونه بمنزل رسیدی هوشیار خردمند بکمال قدرت و نعمت بیچون
که او مرا و ضعیف نهاد در اکثر حیوانات توانا تسلط داده و اکثر
انواع را از رو شهگاه خود در راهی معموره انقیاد کشانید از برای
ایجاد شان بر نوع انسان بشری منت نهاده بر آنکه در مقام امتنان
میفرماید **عز تعالی** والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة یعنی آفریدیم
اسبان و استران و الاغان را از برای آنکه سوار شوید و زینت
باشد و دیگر بنت که این آیه کریمه دلالت میکند که در روز نامه علم
ازلی که مجال سرکشی میشی چنین مقرر شده که منافع وجود این حیوانات

با انسان راجع کرده و چون سواری و زین ظاهر و عمده است از آنجمله
مصرح شده و در تفسیر ثعلبی از رسیده و سرور کاینات علیه و آله افضل
الصلوات روایت شده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده
اراده آفرینش اسب کرد باد جنوب را خطاب فرمود که میخواهم از
تو خلقی بیافرینم که آنرا موجب عزت دوستان خود و ذلت دشمنان
و زینت قرار دهم پس باد استدعای آفرینش آن نمود حق تعالی
قبضه از آن باد گرفت و از آن قبضه اسبی آفرید و خطاب با اسب کرد
و فرمود ترا عربی آفریدم و خیر و برکت از موی کاکل تو بستم تا روز
قیامت و غنیمتها را مجموع بر پشت تو قرار دادم و توانگری را
با تو پیوستم هر جا بوده باشی و مهربان کردم بر تو دل خداوند ترا
و چنان گردانیدم ترا که بی بال و پر پرواز کنی پس تو جهت طلب و پیدن
هر چیز و گریختن از هر چیز شایسته باشی و خواهی بود و زود باشد که بر پشت
تو متمکن سازم مردانی را که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند مرا و تکبیر گویند

هر گاه تکبیر گویند چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت آنرا
دیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگانیم تسبیح و تحمید میگوییم ترا چه چیز
مثل این جهت ما آفریدی پس خدای تعالی برای ایشان اسبی آفرید
که گردنهای آنها مثل گردن شتر بود چون حق تعالی اسب را بر
زمین فرستاد قدمهای او بر زمین قرار گرفت شیهه کشید پس ندا
آمد که مبارک باشی ای چهارپایه که خوار میگردانم بسبب آواز تو
کافرانرا و شکسته میدارم گردنهای ایشانرا و پر میسازم گوشهای
ایشانرا و میترسانم دلهای ایشانرا ○ و در کتاب من لا یحضره
الفقیه از منبع حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که کانت الخیل وحوشا فی بلاد العرب فصعد ابراهیم و
اسمعیل علیهما السلام علی ابی قبیس فنادیا فما فرس الا اعطی بقیاده
و امکن من ناصیته یعنی اسبان وحشی بودند در بلاد عرب هیچکس را
دست تصرف بر ایشان نبود پس ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح علیهما السلام

برابو قبیس

برابو قبیس که کوهیست در شرقی مکه معظمه برآمده آواز دادند که آگاه گردید
و رام شوید و بپایید پس نماند اسبی مگر اطاعت داد خود را و واگذاشت
موی کاکل خود را و مراد ازین دو عبارت تسلیم و فرمان برداریست
و این حدیث در کافی نیز مذکور است با اندک اختلافی و در بعضی الفاظ از جمله
بجای ابو قبیس جبل جیاد را آورده اند و آن نیز کوهیست در حوالی مکه معظمه
و در بعضی از نسخها بنظر رسیده که اسبان در دریا بوده اند
تا هفت شرط با ایشان نکردند بیرون نیامدند اول آنکه جنب و زن
سوار نشوند دوم آنکه بار نکنند سیوم خورش باز نگیرند چهارم در جای
پاکیزه بدارند پنجم نعل بر دست و پای بندند ششم موی یال و کاکل
و دم ایشان نبرند هفتم گوش و چشم ایشانرا از عیوب و زخمه از نگهدارند
اسبی که اول در میان عرب بهم رسیده در کتاب اقوال چنین مذکور است
که طایفه از عربان عمان نزد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام آمده چند
از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه مسایل ایشان جواب کافی یافتند

ساخته شده واراده مراجعت کردند بخدمت آنحضرت آمده عرض کردند
که بلاد ما بسیار دور و توشه ما کم است امر فرما تا ما را آنقدر توشه
بدهند که بشهر خود برسیم پس حضرت پیکی امر کرد که یک اسبی از اسبان
ایلچی خود بایشان دهند و فرمود که این توشه شماست بهر منزل که فرود
آیید یکی از مردم خود را باین اسب سوار کنید و نیزه بدست او دهید
و خود آتش بیفروزید و هنوز هیمه جمع کرده باشید که آن مرد
شکار نزد شما آورده باشد پس آن قوم بهر منزل که فرود می آمدند بقول
آنحضرت عمل مینمودند و چون مکرر تجربه کردند اعتقاد جازم بقول
آنحضرت آوردند و آن اسب را زاد الراحل و زاد الراکب نام نهادند
یعنی توشه سواران و آن اول اسبی است که در میان عرب پیدا شده
و باقی اسبان عرب از او بهم رسیده اند **مرحله اولی** در ذکر محامد
و دایم و سایر آنچه تعلق باسب و شناختن آن دارد و این مرحله بر سه باب است
باب اول در ذکر آیات قرانی و احادیث که دلالت بر محاسن اسب

بکند

میکند قال الله سبحانه واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط
الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم یعنی آماده سازید از برای
کافران آنچه توانید از آلات جنگ که لشکریان قوت گیرند و آخرین
من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم و خیر رسانید طایفه از دشمنان را
که شما ایشان را نمیدانید و خدا میداند و مراد منافقین است که دشمنان
در لباس دوستانند **و در بعضی** از روایات آمده که شخصی نزد حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله شکوه کرد که سنگ بخانه من می اندازند
بی آنکه کسی پیدا شود آنحضرت فرمود که اسبی نجیب در خانه خود ببند
بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت فرمودند و فرمودند که مراد از آخرین که
شما نمیدانید و خدا میداند فرقه از جنیانست پس آن مرد بفرموده آنحضرت
عمل نموده سنگ انداختن برطرف شد و ما تنفقوا من شیء یوف
الیکم و انتم لا تظلمون و هرچه در راه خدا دهید خواه قیمت اسلحه
خواه از قیمت نفقه اسب تمام عوض بشما میرسد مظلوم نخواهید شد

۱۴

و درکتاب من لا یحضره الفقیه از سید و سرور کاینات علیه و آله
افضل التحیات والصلوات در تفسیر آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
یعنی آنانکه میدهند مال خود را بشب و روز پنهان و آشکارا پس
ایشان راست مزدشان نزد پروردگارشان و هیچگونه ترسی
نیست ایشان را و ایشان نه که اندوهناک میشوند چنین وارد شده که
نزلت فی النفقة علی الخیل یعنی این آیه شریفه در باب نفقه دادن باسب
وارد شده و این تفسیر اگرچه بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه شیعیان
و سنیان نیز از آنحضرت روایت کرده اند که این آیه در شأن
امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده وقتی که مالک چهار درهم بود یکی
را در روز و یکی را در شب و یکی را مخفی و یکی را آشکارا تصدق نمود آن
منافاتی چنین کرده اند که در قواعد اصول چنین مقرر شده که هرگاه آیه
قرآنی یا حدیثی در مقامی وارد شود هرچه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک

خواهد بود

۱۴

خواهد بود و در بعضی از روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی
بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسما نمود یعنی حقیقت هر چیزرا
باو فهمانید فرمود از مخلوقات چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم
اسب را اختیار کرد حق تعالی فرمود که اختیار کردی عزت خود را
و عزت فرزندان خود را مادامیکه باقی باشد بر روی زمین و در کتاب کافی
از گوهر بحر مجاهد و مفخر امام محمد باقر علیه السلام مرویست که الخیر
معقود فی نواصی الخیل الی یوم القیمة یعنی مجموع انواع خیر و نفع
در موی کاکل اسب بسته است تا روز قیامت از آنجهت که خیر و برکت
در هر چیز یا اخرویست یعنی باعث اجر و ثواب در نشأه آخرت یا دنیوی
یعنی موجب التذاذ در این عالم و قسم آخر بر دو وجه تواند بود نخست
بالذات که منفعت جدا از ین چیز باشد مانند خورش و پوشش
نسبت با کول و ملبوس و ادراک و احساس نسبت بمدرک و
محسوس دویم بالعرض چون ارباح تجارات نسبت برأس المال

و حصول تولدات نسبت با رضیعین و مواشی هر یک ازین دو بر
دو گونه است چه اشتغال بآن مستلزم اقتنای آن متاع است یا بقای
آن نیز میسر نیست و هیچ شبهه نیست که جمیع اشتغالات و اقسام آن
از اسپ متمشی میشود و ازین جهت که در قسم اول وسیله جهاد که عمده
عبادات است می گردد و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران مؤمنین
باسانی صورت می پذیرد و در سایر عموم التذاذات حاصل میشود
چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت و جمال
و سرعت حرکت و اشتغال و تسلط بر دشمنان در معارک و خلاصی از
مخاوف و مهالک و مرور و خرید و فروخت ساختن و کره و نتاج
گرفتن و از کثرت منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب
شایع و متعارف شده در قران مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام باین لفظ مذکور است آنجا که میفرماید نعم العبد انه
اواب یعنی بنده خوبی بود سلیمان مر بدرستیکه او رجوع کننده بود بسوی

پروردگار خو

پروردگار خود اذ عرض علیه بالعشی ازانچه که معروض شد بر او
در وقت عصر که هنگام نماز بود در دین و الصافنات الجیاد
اسبان خوب که در ایستادن دو دست خود و یکپا را بر زمین قرار
میدادند و از پای دیگر گوشه سم بر زمین میگذاشتند در حدیث آمده
که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسبان شد تا وقت نماز گذشت
و آفتاب غروب کرد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت
بالحجاب پس گفت بدرستیکه من برگزیدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار
خود تا آفتاب در حجاب مغرب مختفی شد و مراد از دوستی خیر محبت اسبان
بود که بسبب دوستی و اشتغال بآنها از نماز غافل شد بعد ازان
استدعا کرد از ملائکه و گفت ردوها علی باز گردانید آفتاب را بر من
فطفق مسحا بالسوق و الاعناق پس شروع کرد در مسح کردن بساقها
هم آنحضرت و هم یاران او که بانطریق نماز شان فوت شده بود
و این مسح کردن بجای وضو ساختن بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق

جمع وارد شده ممکن است که از لفظ کلّه در حدیث مذکور جهاد با دشمنان
دین باشد که اساس پس ایمان بر جمیع عبادات مقدم است و چون در جهاد
هیچ چیز مانند اسب باعث توانایی و ایمنی از دشمن نمیگردد پس گویا
کل خیرات منحصر است در همان و آنچه در قسمت غنایم پیاده را یکسهم
میدهند و سوار را دو سهم یا سه سهم بنابر اختلاف مذاهب فقها درین
مسئله و اگر شخصی دو اسب داشته باشد بجهة هر یک جداگانه حصه میگیرد
و احتمال دیگر در انعام آنست که چون اسب موصوف بمیمنت است
چنانکه از روایات دیگر مستفاد میشود و معنی میمنت در هر ماده مشتمل
نوعی از منفعت باشد مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و الله اعلم و در
کتاب مذکور باز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است
که تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة روزی عالم را اگر بده قسمت کنند
نه سهم از آن مخصوص صاحب چهارپایان است و نیز از آن حضرت روایت شده
که خطاب بیکی از اصحاب خود فرموده که اشتر دابة فان منفعتها لک و رزقها

علی الله یعنی خریداری کن چهارپایی بدرستیکه نفع آن از تو خواهد بود
و روزی آن بر خدای تعالی است و باز آن حضرت فرموده که من سعادة
المؤمن دابة یرکبها فی حوائجه و یقضی علیها حقوق اخوانه یعنی از جمله
سعادتهای مؤمن آنست که چهارپایی داشته باشد که سوار شود
او را در کارهای خود و بر آورد بر او حقوق برادران ایمانی خود را و مراد
آنست که در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع متعارف بدیدن ایشان
رود و در کتاب کافی و تهذیب از آن حضرت روایت شده که من اشتری
دابة کان له ظهرها و علی الله رزقها یعنی کسیکه خریداری کند چهارپایی را
پشت او برای آن خواهد بود و روزی آن بر خداست و در کافی و تهذیب
و کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت مذکور است که خطاب بشیعیان
فرموده که اتخذوا الدابة فانها زین و یقضی علیها الحوائج و رزقها علی الله
جل ذکره یعنی بگیرید و پیدا کنید چهارپایی بدرستیکه آن زینتی است و
کارها بسبب آن ساخته میشود و روزی آن بر خدای تعالی است بزرگ باد

نام آن **و در ثواب** من لا یحضره الفقیه از حضرت امام رضا علیه السلام

مرویست که من ربط فرسا عتیقا محیت عنه فی کل یوم ثلث سیئات

وکتبت له احدی عشر حسنة ومن ارتبط هجینا محیت عنه فی کل یوم

سیئة واحدة وکتب له سته حسنات یعنی هر کس ببندد اسپ نجیب

که پدر و مادرش عربی باشد محو کرده میشود از نامهٔ اعمال او سه بدی و

نوشته میشود بجهة او یازده خوبی و هر کس ببندد اسپیکه پدرش عربی

و مادرش یابو باشد محو میشود هر روز از وی دو بدی و نوشته میشود از

برای وی شش خوبی و هر کس ببندد یابوی بقصد زینت یا قضای حاجت

یا دفع دشمن محو میشود هر روز از وی یک بدی و نوشته میشود برای او

شش خوبی و این حدیث تتمه دارد که مشتمل است بر بیان بعضی از علامات

خوب که در اسپ میباشد با بعضی از احادیث دیگر مناسب است و

در جای خود مذکور میشود ان شاء الله تعالی **باب دویم** در شناختن سال

اسپ از دندانها بدانکه اسپ نجیب از روز پنجم تولد تا نهم شروع در

برآمدن دندان میشود در زیر شش و بالا شش چهار از آنجمله که در میان

واقع است دو بالا و دو از پایین در لغت عرب آنها را ثنایا گویند و چهار

دیگر که بر اطراف واقع است رباعیات نامند و در سال اول صحیح

دندانها کوچک و نرم و سفید میباشد برنگ صدف و در سال دویم

مایل بزردی شوند و در سال سیم اگر در اواسط سال شروع در افتادن

ثنایا شده تا آخر همین سال بجای آنها دندانهای بزرگ بدر آید و در

سال چهارم همین عنوان و اسطات افتاده عوض بدر آید و در سال

دیگر رباعیات چنانکه در سال پنجم در اواخر سال تمام دندانهای دوازده

گانه افتاده عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی برآمده باشد و

تا این مرتبه نسبت کثرت تواتر تجربه و دلالت علامات معلوم شده

اما مراتب بعد از این از بعضی از کتب این فن چنین مفهوم میشود که چون

شش ساله شود سرهای دندانها سیاه شود و در سال هفتم سفید

ثنایا برنگ عسل مبدل گردد و در هشت سالگی و اسطات بدان رنگ شوند

و در نه سالگی رباعیات و چون ده ساله شود ثنایا برنگ اسپ متغیر شود
و کمرنگ شود و در سال یازدهم واسطات چنان شوند و در سال دوازدهم
رباعیات و در سال سیزدهم همچنان باشد و چون چهارده ساله شود
دندان بالا از رباعیات سفید شود و در سال پانزدهم مجموع
رباعیات سفید شود و در سال شانزدهم سفید هم واسطات
و ثنایا را ابرص رنگ گردیده و در هیجده سالگی تمام دندانها سفید
باشد و در سال نوزدهم ثنایا میل برنگ خاکستری نماید و در سال
دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند و از بیست سالگی تا بیست و پنج سالگی
تیرگی دندانها زیاده شود باین ترتیب که اول ثنایا شروع شود و آخر
برباعیات رسد و در سی سالگی دیگر کجی و سستی در دندانها پیدا آید
بهمان ترتیب و در سی و دو سالگی مجموع دندانها بیفتد و از علف خوردن
باز ماند و نادر میباشد که اسب باین سن برسد و در باب ابدالات
اختلاف بسیاری در نسخها بنظر رسیده آنچه اعتماد با و نزدیکتر است نوشته شد

وظاهرا

وظاهرا در اغنی اسبها نیز مختلف میباشند و در اکثر اینها نیز اسب
حکم جزم نمی توان کرد و اسب را دندانی چند غیر از این دوازده دندان
میباشد چهار از انجمله که از رباعیات آنسو تر است قوارح و همه را
اضراس گویند و چون احوال آنها مضبوط نیست از آنچه مذکور شد
و غایت قوة و کمال اسب در سال دوازدهم است و چون از آن ترقی
گذشت شروع در تنزل میکند و چنین مشهور است که اگر اسب را خصی کنند
در هر سال همان نشانها باشد و دندانهایش چندانی متغیر نشود

باب بیستم در دگر رنگها چهره پردازان حقایق گوناگون چنین
تصویر کرده اند که الوان را دو طرف میباشد یکی سیاهی محض که
از و تیره تر نمیباشد و دیگری سفیدی بحت که هیچ شائبه از رنگی
دیگر نداشته باشد و میان این دو طرف رنگهای بسیط و مرکب غیر
محصور متصور است که بعضی از آنها در بعضی لغات مسمی باسمی معین
شده اند مانند بنفش و سبز و بعضی را چون نامی معلوم نیست کمال نام ندارد

۲۳ هنگام تعبیر بچیزی که شبیه باشد نسبت دهند مانند عسلی و جوزی
و برخی مجرد از حروف رنگها در اصل پنج است سیاه و سرخ و زرد و کبود
و خاکستری و سفید و باقی رنگها با اینها باز گردد و یا از اینها مرکب میباشد
چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم میشود اما سیاه که عرب آن را
ادهم گویند آنچه در کمال تیرگی باشد و همچنین رنگ فیل و گاومیش باشد
خوب نمیباشد و خوب نمیدانند مگر بعضی را که سرخی در چشم پیدا شده
باشد که در آن صورت دیوانه و لگد زن و سرکش خواهد بود و آنچه در حوالی
سوراخ چشم و بینی سرخی داشته باشد و نگهش بزردی زند آن را عرب
احوی گویند نیز خوب میدانند و از رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی
باشد و یال و دم او سیاه باشد آنرا کمیت گویند از همه رنگها بهتر است
و در گرما و سرما و گزیدن پشه و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی و تشنگی
و مرض و سختی از همه صبورتر میباشد و آن چند قسم است بعضی بسیاهی
مایل و بعضی بسرخی بعضی صاف و بعضی تیره و ضابطه در جمیع اقسام

آن ا

۲۴ آن است که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد کمیت گویند و اگر سرخ
یا مایل بسفیدی باشد اشقر و بهترین رنگهای اشقر که بگل ارمنی شبیه باشد
و در بیابان اشقر شهره و دونده میباشند لاسیما و گرانی نیست میباشد
و صبر بر گرسنگی و تشنگی ندارند و آنچه از کمیت و اشقر کمرنگ‌تر باشد
مثل سرخی گاه که گلاب از آن گیرند و اگر شبه از زردی نداشته باشد
خوب است از رنگهای زرد که سمند باشد آنچه بزردی تخم ماند
و کاهها بقدر درهم از اصل بدن کم رنگتر داشته باشد و آنچه برنگ
صندل زرد ماند و دم و یال او سیاه باشد و بر پشت از یال خطی سیاه
کشیده باشد بسیار خوب است و ابرشی سیاه و سبز رنگ کبود نیز
گویند و رنگ سفید فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفیدی است یعنی بعضی
از تارهای موی آن سیاه و بعضی سفید است خوب میدانند چه خوبی
بعضی از رنگهای مایل از سرخی بقدر درهم داشته باشد و کبود و خاکستری
که هر تار موی آن خاکستری رنگ است برابر است و این قسم است که

که از جمله اصول خمسه الوان شمرده شد و از اسبان سفید که اشهب
گویند یعنی که دهن و پیشانی و دست و پای و چشمها و سم و یال و دم آن
سیاه باشد بسیار خوب و مبارک است و اگر دست و پای اسب
آن سفید باشد ضعیف است پیدا شد و از رنگهای آن آنچه ابرش باشد
یعنی نقطهای کوچک مخالف رنگ اصل بدان درشته باشد چندانکه
خوب نیست و همچنین مدبّر یعنی آنچه بر رنگهای آن نقطه های کوچک
و بزرگ و ملمّع یعنی آنچه بجای آن نقطها گلهای بزرگ باشد مثل پلنگ بد است
و همچنین ابلق و چنین مشهور است که اسب کمیت عربی ملمع و ابلق
نمی شد این است خلاصه الوان و عربان بجهة هر یک از رنگهای مذکور
اقسام اثبات کرده اند و هر قسمی را نامی قرار داده اند و چون در خوبی
و بدی فرق چندان ذکر نکرده اند از این جهت مذکور نشد حکایت در
کتاب اقوال کافیه چنین نقل کرده که شیبان ابن عبدالعزیز
از امرای جمله با مردان کارزار جنگ و جدال بیشمار نموده و اکثر لشکر

او کشته

او کشته شدند و از بیم فرار اختیار کرده لشکر مردان از پی او سر رفتند
و در اثنای گریختن غلام را فرمود پس ببین که از لشکر مردان کسی جدا
شده و با ما نزدیک رسیده یا نه غلام گفت مردی بر اسب سوار که سفید است
از لشکر پیش افتاده و با ما نزدیک شده شیبان متوجه آفتاب شده گفت
با آفتاب بران که اسب تاب مقابله آفتاب ندارد و بعد از ساعتی باز غلام
را فرمود که ملاحظه کن غلام بعد از ساعتی گفت شخصی بر اسب سیاه
سوار است و از همه لشکر با ما نزدیکتر شده فرمود میان زمین سست و گل
بران که اسب سیاه در گل توانائی ندارد بعد از ساعتی باز از غلام پرسید گفت
سواری بر اسب اشقر سست پیدا شد میرسد فرمود میان زمین سنگستان
و صلب بران که سم اشقر سست است بعد از ساعتی پرسید غلام گفت
غلامی بر کمیت نزدیک رسیده و بحسب اتفاق آن غلام نیز بر کمیت سوار بود
چون شیبان می دانست که گریختن از کمیت میسر نیست و به هیچگونه
علاج نمی شود اسب خود را بغلام داد و اسب او را گرفته سوار شد و لیکن

٢٧ و لبوی دشمن باز گشته آن مرد را بقتل رسانیدند بار شروع در گریز کرد
تا آنکه جای که از بوی دشمن نجات یافت **فایده** در ذکر تحجیل و غره و سایر
علامات که از اختلاف الوان یافت شود هر اسپی که یک رنگ و پاک لون
باشد اسب بهیم گویند و مصمت نیز گویند و سفیدی پیشانی اگر بقدر درهم یا
کوچکتر باشد اسب را قرحه و اسب را اقرح گویند و اگر بزرگتر باشد اسب را غره
و اسب را اغر گویند و اگر تا بینی رسیده باشد اسب اغر سایله گویند و سفیدی
که بر چهار دست و پای یا بر سه پای و یک دست یا دو پای یا یک پای باشد اسب را
تحجیل و اسب را محجل گویند و چون ذکر بعضی از احادیث وارد شده
مناسب چنان است که اولاً بشرح آن احادیث پرداخته شود و بعد از آن
به اقوال علمای سلف مذکور گردد **و در کتاب** من لا یحضره الفقیه از سید
و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات چنین منقول است الخیر
معقود بنواصیها الی یوم القیمة و المنفق علیها فی سبیل الله
کالباسط یده بالصدقة و لا یقبضها فاذا اعددت شیئا منها

فایده

٢٨ فاعده اقرح ارثم محجل الثلاثه طلق الیمین کمیت ثم اغر ثم تسلم و تغنم یعنی
خیر و برکت در کاکلهای اسبان بسته است تا روز قیامت و کسی
که نفقه دهد اسبان را در راه خدا مانند کسی است که دست بصدقه
دادن گشاده باشد و دست از آن نبندد پس هرگاه خواهی اسپی
برای خود مهیا سازی آماده کن اقرح ارثم محجل الثلاثه مطلق الیمین
کمیت باشد یعنی اسپی که پیشانی و سر بینی و سه پای و دست راستش
بهمان رنگ اصل بدنش کمیت باشد از میان علامات مذکوره باید ثم اغر
یعنی بعد از این مرتبه مرتبه اسپی است که غره داشته باشد باز مذکوره ثم
تسلم و تغنم یعنی اگر با این اوصاف و علامات اسپی داشته باشی
سالم خواهی بود و غنیمت خواهی برد **و در کتاب** مذکور از صدوق سند
از ثقات حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت شده که فرمود اهدی
امیر المؤمنین علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة افراس
من الیمین فاتاه فقال یا رسول الله اهدیت لک اربعة افراس قال

صحفها فقال هی الوان مختلفة قال فیها وضح فیها قال نعم فیها اشقر فیها
وضح قال فامسکه علی قال وفیها کمیتان اوضحان فقال اعطهما ابنیک
قال والرابع ادهم بهیم قال ودستعلف به لنفقة لعیالک انما یمن
الخیل فی ذوات الاوضاح یعنی هدیه آورد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بسوی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله چهار اسب از شهر
یمن بخدمت آن حضرت آمد و گفت ای فرستاده خداوند هدیه آورده ام
از برای تو چهار اسب حضرت فرمود ذکر کن اوضاع انها را و اوصاف
انها را گفت رنگهای مختلف دارند فرمود آیا در آن میان اسب
اوضح هست یعنی آنچه سفیدی بر دست یا پای یا پیشانی داشته باشد
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آری یک از انها اشقر و اوضح
است آن حضرت فرمود انرا بجهت من نگاهدار امیر المؤمنین علیه السلام
گفت دو کمیت اوضح نیز هست فرمود انها را بفرزندان خود یعنی امام حسن
و امام حسین علیهما السلام ببخش گفت چهارم ادهم بهیم است یعنی سیاه

بالکل

یکرنگ فرمود انرا بفروش و پس انداز سبب فروختن آن نفقه جهة
عیال خود بدرستی که یمنی و مبارکی منحصر است در انها که اوضح
است و این حدیث نیز در کافی مذکور است باندک تفاوتی و تتمه نیز
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که بعد از نقل این حدیث
فرمود کرهنا البهم من الدواب کلها الا الحمار والبغل وکرهت شیة
الاوضاح فی البغل والحمار الا اللون وکرهت القرح فی البغل الا
ان یکون به غرة سائلة ولا اشتهیها علی حال یعنی مکروه و ناخوش است
نزد ما آنچه یکرنگ باشد از چهارپایان مگر الاغ و استر مگر یکرنگ باشد
از چهارپایان مگر الاغ و استر من ناخوش میدانم نشانه سفیدی پیشانی
را در استر مگر تا در بینی رسیده باشد و بهر تقدیر خواه تا بر بینی رسیده
باشد و خواه نرسیده باشد خواهان آن نیستم و نیز در کتاب مستطاب
من لا یحضره الفقیه از امام معصوم مرویست که من ارتبط فرسا اشقر اغر
بالسائل الغرة و ضح فی قوائمه فهو ارحب لی ولم یدخل بیته فقر

ما دام ذلک الفرس فیه و ما دام فی ملک صاحبه لم یدخل بیته خفیف ٢١
یعنی هر کس ببندد اسب اشقر صاحب قرحه یا غره پس غرۀ سائله
داشته باشد و سفیدی در دست و پای مال باشد دست تهیدارم
از آن و داخل خانۀ او نمی شود فقر و احتیاج مادام که اسب در خانه باشد
و تا مالک آن باشد ظلم داخل خانۀ او نمی شود و این حدیث تتمۀ حدیثی
است که در باب اول مذکور شد و نیز در کتاب مذکور است از آن حضرت
مرویست که من خرج من منزله او منزل غیر منزله فی اول الغداة فلق
فرسا اشقر بهرا و ضاح بورک له فی یومه وان کانت غرسائلة فی
العیش و لم یلق فی یومه ذالک الا سرورا و قضی الله حاجته یعنی
هر کس از خانۀ خود یا خانه دیگر غیر خانۀ خود بیرون رود در اول روز برخورد
باسب اشقر که سفیدی در دست پای یا در پیشانی آن اسب باشد مبارک
است برای او آن روز و اگر آن اسب غره سائله باشد تمام عیش و تمام دنیا
است و نمی بیند آن روز مگر خوشحالی و بر می آورد خدای تعالی حاجت او را

است

٢٢ است آنچه از احادیث مستفاد می شود و در کتب این فن چنین
معلوم می شود که قرحه و غره و تحجیل میمون و مبارک است در خصوص اسب
سیاه چهار دست و پا سفید که پیشانی و لب بالای آن سفید باشد
و همچنین اسبی که دست و پای چپ آن سفید باشد و دست راست
برنگ بدن که آن را مطلق که از جملۀ یمین دانند از هر رنگ باشد بسیار
مبارک است و اگر یکپا یا هر دو دست سفید باشد و پا با سفید نباشد
آن را اعصم میخوانند و بد میدانند الا در صورتیکه دو دست سفید است
اگر پیشانی سفید باشد چندانی بد نمیدانند و اعصم نمیگویند و اگر یکپای
سفید باشد آن را ارجل میخوانند و بد میدانند خصوص اگر پای راست باشد اگر
بآن حالت پیشانی سفید باشد خوب میدانند و در اشعار عرب مدح آن
است و اگر یک دست و پای بر خلاف یکدیگر سفید باشد یعنی یک پا از
راست و یکی از چپ بد میدانند و آن را شکال گویند و این اسب مشکول و در تفسیر
شکال بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق و پای محجل و بعضی یکی از محجله

مجمل و باقی مطلق گفته اند و آنچه اول گفته اند و مذکور شد اصح است
و بعضی گفته اند اگر سکول سفیدی در پیشانی داشته باشد مکروه است
و اسپی که در سفیدی چند موی سیاه باشد از غره یا قرحه شهبا
گویند و همچنین اگر عرض غره خطی سفید از چشم تا چشم کشیده باشد
یا در سفیدی غره خطی سیاه باشد که راه بیرون نداشته باشد این هر دو
قسم را بد میدانند و اسب چشم کبود خصوصا که یک چشمش کبود باشد
آن را خفیف دانند بد است و همچنین اسبی که بر زبانش خطی یا در
اندرون دهان و یا بر حجفله یا در سفیدی یا بر حجفله یا بر سفیدی چشم نقطه
های سیاه باشد یا در سیاهی چشم نقطهای سفید یا بر حجفله موهای
سیاه داشته باشد و همچنین اگر بعضی از تارهای موی دمش سفید
و باقی برنگ دیگر باشد بد میدانند و بعضی گفته اند اعصم اگر دمش سفید
باشد بد است و الا چندانی مکروه نیست و اسپی که بر سینه اش
بقدر یک وجب یا کمتر یا بیشتر خطی سفید باشد مبارک است باب پنجم

در دیگر آنچه تعلق بهیأت اعضا دارد گوش اسب می باید راست
و تند چون گوش آهو و بقدر بلند و از یکدیگر دور و تنگ سوراخ
باشد و اندرونش پر موی نباشد و سرش بطرف راست
و چپ مایل نبود چنانچه که مایل بافتادن شود نباشد
و بلندی استخوان میان دو گوش که محل رستن موی کاکل است
از هر دو یکسان دور باشد و یکی نزدیکتر نباشد و موی کاکل بلند و [illegible]
نیکو است و چون پیشانی شتر و گاو پهن و در فرو رفتگی که در استخوان
بالای چشمش است تنگ و پر باید و برآمدگی بالای چشم زیاده بلند نباید
و چشم هر چند سیاه و صاف باشد مانند چشم آهو بهتر است و در وقت
نگاه کردن باید نظر را بلند و چشم را گشاده دارد و تند نگاه کنند
و اگر بعد از تعب و ماندگی بسیار چشم را تنگ و نظر را افتاده داشته
باشد یا یک چشم نگاه کند و روی را بجانب آن چشم مایل دارد
چندانی عیب نیست و پلک چشم رقیق و تنگ باید و اگر غلیظ باشد

بمرتبهٔ که هنگام چشم بستن دشوار بیکدیگر رسد عیبی عظیم است
و باید که نور نظرش ضعیف نباشد و شب کور نباشد و استخوان بینی
راست و بی گوشت باشد و هیچ جا بر آمدگی و فرو رفتگی نداشته
باشد و سوراخهای بینی هر چند گشاده و نزدیک یکدیگر باشد بهتر است
و لبها باریک و بلند و دهان فراخ و موضع دندانهای آخرین یعنی
اضراسش قوی و پهن باید و میان لب و پیشانی هر چند دراز تر باشد
بهتر است و مجموع سر از روی نازک و بی گوشت و بلند و افراخته و فرضه
میان دو استخوان زیر گلو فراخ باید چنانکه دو انگشت برابر کشیده گذرد
دراز گردن چنانکه بسر پیوسته که عرب انرا فائق گویند بلند باید که اگر
انجا بلند باشد تمام گردن بلند خواهد بود و گردن هر چند بلند تر است
بهتر است و موی یال بلند باید و گوشت پاره که بر دو طرف
گردن پیدا شد انجا که موهای ضعیف یال بر آمده هر چند قوی تر
باشد بهتر است و دلیل قوت گردن خواهد بود و گردن بقدر پهنی

باید که عبارت از یک شبر یا قدری زیاده و اسپی که
گردنش کوتاه و گرد باشد معیوب میدانند و مجموع گردن از پشت
افراخته تر و بلند تر باشد و میانش از طرفین بر آمده تر باشد و اگر
اصل گردن یا میانش افتاده باشد مذموم است و بر آمدگی که در آخر
یال است بلند و از شانه دو دو شانه پهن و پشت کوتاه و پر گوشت
چنانکه اگر دست زین پشت را نگذرد و کفل با پشت پیوسته و درازی آن
کوتاه و دو ران نیز بلند باید و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها
از یکدیگر دور باشد و دو طرف کفل یکسان بمرتبهٔ که هیچیک بر آمده
تر از دیگری نباشد و استخوان دم راست و کوتاه و موی آن بلند
باید و مکروه است که دم را بیکطرف میل دارد و علت این عادت
پیدا شود و همچنین مکروه است که دم از کفل بیرون آمده تر باشد و این
در اصل خلقت پیدا شود و زیر گردن انجا که سینه بند گذرد پهن و اصل سینه
نیز پهن و گشاده و پر پاره دو گوشت پاره که از دو طرف سینه از چهار

٤٧

هر چند بیرون آمده تر باشد بهتر است بر آمدگی هر دو یکسان باشد و در
استخوان پهلو قوی و بیکدیگر پیوسته شکم گشاده باید و دو خصیه
شان نزدیک یکدیگر باشد و بسیار بزرگ و آویخته نباشد و اگر یکی بزرگتر از
یکدیگری باشد یا در اصل یک خصیه داشته باشد معیوب خواهد بود و دو کر
بلند نیز ناخوش و مکروه است و در استخوان بازو که میان دو شانه
و ساعد است کوتاه و در استخوان ساعد که پایین تر از بازو است ذراع
نیز گویند قوی و بلند و پر گوشت چون ذراع سگ تازی باید و باریک میان
استخوان ذراع است کوتاه و در استخوان ساق پای نیز کوتاه و پر گوشت
و باریک میانش بلند و همچنین استخوان بالای ساق بلند باید
و چنین گفته اند که وسط ساق پا را اگر از پس ملاحظه کنند باریک
باشد و اگر از پهلو به پنبه پهن نماید و اگر از عقب نظر کند متوسط باید
و خورده کان دست و پا هم زانو مرتبه و کوچک یکسان و موی آخر ساق
سیاه و نرم و خوردکان دست و پا هم که ابزار عربان سریع و ترکان

بجاولوق

٤٨

بجاولوق گویند قوی و کوتاه نباشد چنانچه سم گاهی بطرف راست و گاهی
بجانب چپ مایل باشد این عیب در پا بیشتر از [illegible] همچنان
باید که راست بر سم نباشد بلکه بقدری خمیده که [illegible] شتر باشد و این
راستی در پا چندانی عیب نیست و سم پهن و سیاه و میان تهی
باید و سر سمش بطرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پس سم
بلند و عقبش تنگ باشد مذموم است و از ارسطو شیروان منقول
است که گفته که بهترین اسبان آن است که سه عضوش دراز
و سه کوتاه و سه عریض و سه عریض و سه غلیظ و سه وسیع و سه
صاف و سه سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش و گردن و دراز نهار است
و سه عضو کوتاه استخوان دم و خوردکان و پشت است و سه عضو
پهن پیشانی و سینه و گردن است و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب
دست و پای و ران‌ها و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و شکم
است و سه عضو صاف موی یال و دم است کفل و اصل سم است

وسته عضو سیاه چشم و لب سم است **باب ششم** در اتمام آنچه متعلق
است باندام و دیگر علامات نجابت و تندی هر گونه اسبی و قابلیت
تربیت و بهره مگر آنچه مهره چشم و پیشانی نداشته باشد و آن هم نشانه
است در دست و بازوها از طرف اندرون هم نشانه در پای نزدیک
زانو سر از طرف اندرون مانند چیزی که آتش دیده باشد سخت و بهم
کشیده **و در کتب** این فن چنین معلوم میشود که این نشانها اثر
چشم و پیشانی است از این جهت که کره وقتی که در شکم مادر است سر
خود را در زیر شکم خود میدارد چنانچه چشم ها در میان دست ها و پیشانیها
در میان پاها واقع می شود و بدین سبب این نشانها بهم میرسد پس اگر
این علامتها چنانکه مذکور شد نباشد معلوم می شود که در شکم مادر بر حالت
طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست **و در کتاب** من لا یحضره الفقیه از جابر بن
عیسی منقول است که گفت از منبع حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدم که چرا میان هر دو دست چهارپایان را نشانه هاست به شکل داغ

انحضرت

انحضرت فرمود این موضع سوراخهای بینی است وقتی که در شکم مادر
بوده و این حدیث تکذیب سخن سابق است و بنظر و عقل هم مینماید
که هرگاه چشم ها در میان هر دو دست باشد بینی بمیان پاها رسد و با اینکه
علت حدوث آن هرچه باشد از دلایل نجابت است و اسبی که خالی
از اینها باشد معیوب و مذموم است و چنین گفته اند که هر دو استخوان
که بر هر طرف زانوی دست است با یکدیگر موازنه باید کرد اگر آنکه
زیر زانو است آن اسب البته تند و دونده خواهد بود و در پا خلاف
این یعنی آنکه خلاف زانو است بلند از زیرین باید و اگر این صورت
اگرچه نادر و کم یاب است و خوش نمانیست بلکه اگر عکس این باشد
بنظر خوشتر آید **از علامات** علامات تندی و دوندگی شمرده اند
دیگر از علامات نجابت آن است که بلندی رو از میان هر دو سوراخ
بینی تا میان هر دو چشم مساوی باشد با استخوان بازو و استخوان
بازو اسبان بلند تر باشد و اهل هند در این باب اهتمام دارند و این
نشان عمده در خوبی میدانند **دیگر از علامات** آنکه بلندی گردن یعنی

۴۱ از محل رستن موی کاکل تا سر دمش که آخر یال است مساوی شد
با مجموع پشت و کفل که اول آن سر دمش و آخر محل فرو رفتگی دم
است و در وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار نموده‌اند که در
دویدن از رهگذر نفس کشیدن عاجز نباشد و گاه باشد که اسب
تمام خلقت خوش صورت را بدین علت بینی بشکافند و چنین
هیأت کنند که در نفس عاجز نشود و در وقت دویدن باید
که دست را بلند کند چنانکه بموضع گذشتن تنگ نزدیک شود
لا بشرطی که سر سم آنمقدار بلند نشود بلکه آویخته باشد و چنین
منقولست که عبد الرحمن ابن ام الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار اسب
را در معرض دوانیدن آورده و این قیصر اسدی را که در اسب دوانی
و اسب شناسی مشهور و معروف است طلبیده سؤال کرد که
ازین هزار اسب کدام یک سبقت میکند اشارت باد پائی
کرد و گفت این اسب بر همه پیشی میگیرد الا همان لحظه می برد

۴۲ و روزی که اسبان را دوانیدند همان یالان از همه بگذشت
و همان لحظه بعد از او پرسیدند که بچه سبب حکم کردی که این یالان
تند تر است گفت دیدم که در رفتار شانه را بلند میکرد و دیگر
را میگذاشت و مجموع دست و پای راست و همچنین دست
و پای چپ را بسرعت حرکت میداد و دست را بطریقی بر میداشت
که بموضع گذشتن تنگ نزدیک می شد و این علامت جلدی
و تندی است پس پرسیدند چون دانستی که خواهد برد گفت
گفت سوراخ بینی او تنگ بود و در نفس زدن عاجز می شد

باب هفتم در دوایر و سایر علامات هر چیزی که در موی بهم رسد
باعتبار شباهت انرا دایره گویند و دایره در چهار موضع باتفاق
شوم و مذموم است **اول** میان سینه **دوم** میان پیشانی یک دایره باشد
خوب است الا اگر دو دایره باشد بسیار بد است **سیم** سر دمش
یا حوالی آن **چهارم** طرف ران از چپ و راست آنجا که

گاهی اسب دم خود را میزند یعنی تهی گاه فا تا و دیگر جایی که در اسب
پیدا باشد بعضی مکروه میدانند و طایفهٔ از متأخرین گفته اند بر دو
استخوان که از طرف راست و چپ بر گوش بر آمده اگر
دایرهٔ باشد بد است و بر بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره
باشد بسیار خوب و اگر یکدایره باشد یا اصلا در دایره نباشد
بد است و چنان است که اسب یک چشم یا بی چشم باشد
و اگر در عوض کردن دایره باشد چنین گفته اند که اگر بدوش نزدیک
است مکروه است و اگر به سر و سینه نزدیکتر است خوب است
و در زیر گردن و اطراف سینه اگر دو دایره باشد مبارک است
و بر پهلو آنجا که پای سوار است دایره مکروه است خصوص جانب راست
و بر ران است از طرف بیرون یا اندرون و اگر دایره باشد بینی مکروه
دانسته اند و اسب دیگر بسته است اگر سر را بجانب راست
و چپ اکثر اوقات حرکت دهد بد میدانند و اسپی که بر او جانب

گردن

در ازان اهل هند

گردن یا سینه چون دو بادام فسرده رنگی در شسته باشد مبارک
است و از اهل هند منقول است که دایرهٔ زیر موی کاکل را خوب
میدانند و همچنین اگر بر لب بالا دو دایره باشد نزدیک یکدیگر
خوب میدانند و اسپی که بر روی و سینه اصلا دایرهٔ نداشته باشد
بد میدانند و همچنین دایرهٔ در راعیه و دایرهٔ زیر گوش را بد میدانند
و اگر در زیر گوش یا زیر زانوی دست و پای از طرف اندرون
یا لب زیرین دایره باشد مکروه میدانند و دندان بلند از لب بلند
تر باشد یا آنکه دو دندان از سایر دندانها بلندتر باشد و همچنین
اسپی را که بیهوده دست بر زمین زند بد میدانند و بعضی علامات
دیگر گمان دارند و خوب میدانند و دعوا میکنند که اگر اسپی متصف
باین علامات باشد هرگز بیمار نمی شود و پیر نمیگردد و بغیر از این
مقوله سخنان دارند که هیچ عاقل در تکذیب آن تامل ندارد

و حکایت غریب

و حکایتی غریب در این مقام معلوم است و منقول است که طایفهٔ

۴۵ از اهل هند موسم آمد شد کشتی در عدن بودند شخصی اسب را از
موطن فروختن در آورد و مردم هند که آن اسب را دیدند رغبت
تمام در خریدن آن اسب نمودند و بسیاری بر قیمتش افزودند و
بشوق تمام خریدند شخصی از ایشان سؤال کرد که این اسب چه
خاصیت دارد گفتند هرگاه پادشاهی اسپی بدین علامت داشته
باشد صد سال عمر میکند و هرگز پیر و غمناک نمی شود بعد از آن بجانب
هند روان شدند و پیش از رسیدن پادشاه خود کسی بمژده آن
فرستادند و از جانب او نیز احکام نوشته ها مشتمل بر سفارش
و تاکید خدمتکاری آن اسب میرسید تا وقتیکه بدار خانهٔ پادشاه
رسیدند او را خبر دادند از غایت خرمی و خوشنودی با حضار
مجلس باستقبال شتافت چون بدر خانه رسید با رفقا
این اسب را سجده کردند پس متوجه یکان یکان از اعضایش شد
وقتی که بعقب که گفت آنکه گفت اسب را میدید اسب لگدی

البته

۴۶ سینهٔ آن پادشاه زد که همان لحظه رشتهٔ حیات که شیرازهٔ
التیام نفس و بدن است گسیخته شد و آن خرمی بسوگواری مبدل
گشت و این معنی تنبیه است بر آنکه بمحض گمان و توهم این قسم
اعتقادات نباشد و بی دلیلی عقل و حجت شرعی فریفتهٔ سخن خودنمایان
نباید شدن و جز خدای عالم را سجده نباید کرد **باب هشتم** در بیان اقسام
اسبها و خواص هر یک بدانکه بهترین اقسام اسپی است که پدر و مادر
عربی الاصل و در میان طوایف عربی چندانی با یکدیگر تفاوت ندارند
و از همه بهتر اسب جاعق است که در حوالی کوهستان و زمین صلب
نشیمن داشته باشد ازین جهت که دست و پای کره از آغاز تولد بسنگ
لاخ و زمین های سخت عادت میکند و شوق ریاضت می رسد و این قسم را
که عربی خالص باشد عقیق گویند در دویدن از همه اسپان پیش است
و در اقسام جنگ و بازی که احکام و محتاج بحرکتهای مختلف باشد
اطاعت و فرمان برداری بیشتر از سایر مراکب می نماید و شکل و جاش

باب هشتم

در نظر از همه خوشتر و جلوه گرتر است و در طلب هر گونه خوارش دگر تحقیق
از همه قسم بکرده و سایر مراکب بگردش نرسند تا چون نازک اندام
می باشد و اکثر در صحراهای هموار و زمین های نرم نشو و نما یافته
بر زحمت ها و سختیها چندانی صبر ندارند و در دویدن نیز عاجز می شود
بخلاف اسبان ترکی که بعربی برذون گویند چون در اصل خلقت
کوتاه خانه و درشت استخوان می باشند در نمایش تندی و پیچ و خم
حرکت با اسب تازی نمی رسد لا تاب ریاضت و صبر بر زحمت بیش
دارد و چون مولد و منشا و موطن ایشان اکثر کوهستان و زمین
های صلب است از آغاز تولد دست و پای شان بسختی خود
سم و استخوان شان کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث
آن میدانند که ابلق در ترکی بسیار و در عربی کم است از این جهت
که فحل و مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و دشت و چشمه و آب و سبزه
و این قسم را امور رنگها و رنگارنگ و در نظر دارند نطفه نیز با الوان

مختلف

مختلف صورت می پذیرد و اگر همین ریگ روان یا صحرای هموار یکرنگ
در نظر است نطفه جز بیک صورت نمی بندد و گفته اند اگر کسی رغبت
تحصیل ابلق یا ملمع یا محجل داشته باشد باید در وقت ازدواج جامه
یا چیزی رنگارنگ بهیاتی که اسب را بان الفتی باشد بطریقی که خواهد
در نظر اسب بدارد که این معنی وسیله الوان و اختلاف کره می شود
و اسبان ترکی اکثر راهوار و بر سبیل ندرت بعضی تند و دونده می شوند
نقل کرده اند
چنانکه نقل کرده اند که یابوئی در ده شب و یکروز نود فرسنگ تاخت
کرده لا پیشه کنند و کاهل می باشند و عوض اسب کنند خصوص یابو
قسم سیم
کودن میگویند و آدم کم شعور را باعتبار تشبیه بیابو کودن میگویند
و قسم سیم از اسب آن است که پدرش عربی و مادرش کودن
باشد و آنرا هجین گویند و قسم دیگر که عکس این باشد یعنی پدرش
کودن و مادر عربی باشد مقرف گویند و این دو قسم در بعضی صفات
به پدر شبیه و در بعضی بمادر و در حدیث ثواب داشتن هجین

وبرذون آمده چنانکه در باب اول از این مرحله مذکور شد و نیز در کتاب
در کتاب کافی از ابن طیفور روایت شده که گفت سألنی ابو الحسن (در کتاب کافی)
صلوات الله علیه ای شیء ترکب قلت حمارا فقال ان هذا لهو السرف
ان تشتری حمارا بثلاثة عشر دینارا و تدع برذونا قلت یا سیدی
ان مؤنة البرذون اکثر من مؤنة الحمار قال فقال الذی یمون الحمار
هو یمون البرذون اما تعلم انه من ارتبط دابة متوقعا به امرنا و یغیظ به عدونا
وهو منسوب الینا ادر الله رزقه و شرح صدره و بلغه امله و کان
عونا علی حوائجه یعنی پرسید مرا حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
که بر چه سواری میشوی گفتم بر الاغ فرمود بچند خریده گفتم بسیزده دینار
و مراد از دینار یک مثقال شرعی طلای سکه دار است فرمود این اسراف
است که الاغی را بسیزده دینار بخری و یابو نخری گفتم ای سیدی مرا
من خرج یابو بیشتر است از خرج الاغ پس فرمودند آنکه مؤنت خرج
الاغ را میدهد خرج یابو را نیز میدهد مگر ندانسته که چهار پایی هر کس

۲۰ بلند

به بند و از آن توقع اعانت در معامله یعنی جهاد و در کتاب اسلام نشان
داشته باشد و خشم کین سازد به سبب آن دشمن ما را و از منسوب
بما و از شیعیان باشد هر آینه حق تعالی پیاپی میرساند روزی او را و گشاده
میگرداند سینه و دل او را و میرساند باو آنچه میخواهد و مددیست آن چهار پا
جهت برآمدن حاجات او و چنین ظاهر میشود که ابن طیفور عادت
بر خریداری اسب عتیق نداشته و اگر نه آن حضرت او را بخریدن یابو
(باب نهم) مأمور نمی ساخت و تحصیل عتیق امر فرمودی باب نهم در بیان فرق میان
و فحل در بعضی از اوصاف و ذکر مجملی از صفات و نیز آنچه قبل از این
مذکور شد از شکل و اندام و علامات مشترک میان هر دو قسم است مگر
بلندی و کوتاهی کفل چنانچه اینجا نیز بیان واقع شده و همچنین کوتاهی
کردن در مادیان آنقدر عیب نیست که در اسب نر و میان هر ران تنگ
(دیگر آنکه) تر بهتر است اگر فراخ باشد پاشنه سست خواهد بود و دیگر آنکه بسیار
خفتن در مادیان عیب است اسب نر اگر بخوابد و در خواب ناله

کند پسندیده است و همچنین در علف خوردن فحل باید آهسته
آهسته علف بخورد و ساعت بساعت سر برداشته نماید توقف
نماید بخلاف مادیان که باید علف را بزودی تمام بخورد و توقف نکند
و در ترجیح یکی از دو قسم بر دیگری از هر طرف سخنان گفته اند و در
طریق عامه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ترغیب بر داشتن
مادیان روایت شده از آن جهت که منفعت سواری حاصل می شود و هم
کره می آورد و یکی از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ
بر اسب نر سوار نمی شد از سبب آن پرسیدم گفت فحل در اثنای
حرکت بول را محبوس میدارد و گاه باشد بآن علت می ترکد بخلاف
بخلاف مادیان که هر گاه ضرور باشد بول میکند و بدین سبب آسیبی
نمی رسد و بعضی مطلقا فحل را بهتر میدانند از این جهت که توانا
تر و صبورتر میباشد و آنچه بتحقیق پیوسته و از قدما منقول که در غارت
و شبیه خون و سایر مواضعی که اخفا و پنهانی مطلب باشد مادیان

در طریق عامه

چون شیهه کمتر میکشد بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گیری
فحل مناسب است چه قوی تر و جهنده تر و تندتر میباشد و در مشقتها
و زحمتها اسب خصی از آن جهت که صبر بر تحمل محنت و زحمت بیشتر دارد
و اکثر اقسام است خصوص فحل گاهی اخلاق ناخوش میدارند که
بعضی از آنها بمعالجه و تدبیر زایل می شود و بعضی قابل علاج نیست
و چون در شناختن اسب معرفت آن عیوب ضروریست مجملی
در این باب مذکور می شود از آنجمله کهری و کوری و لنگی و پای بطریق
معلوم میشود که از آوازها و اشکال عیب مشاهده نشود و اگر مادیان
را چند شیهه نکشد و از جمله عیوب او نیز آن است که چپ باشد
یعنی در داخل شدن آبها یا برآمدن بر جاهای بلند دست چپ را
پیش گذارد و این عیوب اکثر در اصل خلقت باشد اما آنچه اکثر
حادث می شود اول حرونی است که از همه بدتر است و آن
چنان باشد که در موضعی بایستد و هر چند تازیانه زنند حرکت

نکند دیگر ترسناکی که از اکثر چیزها برمد و دیگر دندان گرفتن و لگد زدن
و گاه باشد که چون بسیار شود دیگر سرکشی چنانچه دهنه و لجام را
بدندان گیرد و سر بکشد و باز نایستد و گاه حرکت های ناخوش کند
و سوار را مشرف بر افتادن گرداند و دیگر آنکه در راه رفتن یا دویدن
بجانب راست و چپ میل کند و گاه باشد که بهر طرف رفته و هیچ
وجه راست نرود و دیگر شموسی و آن منع کردن است از سواری
و گاه این معنی نسبت با یک شخص خاص باشد و بسبب عداوتی و بعضی
اسبان خصوص ردیف را مانع می شوند دیگر منع زین و یا لجام
کردن و مضایقه در نعل کردن اما اکثر اسبان بدنعل قوی و سخت
سم می باشند و تاب ریاضت میدارند و دیگر عثار که سکندری باشد
از سستی دست و پا یا از کاهلی و گاه علت امراض آن سینه باشد دیگر
حفش در آب یا ریگ روان دیگر بسیار افشاندن دم و اطراف
و گاه باشد که در آلودگی ببول و سایر کثافت ها این حرکت پیشه

واقع شود

واقع شود و هر چه از عیوب مذکوره علاج پذیر است معالجه آن در موضع
مناسب مذکور خواهد شد و بعضی احول را از جمله عیوب شمرده اند
اگرچه بدنماست اما ارباب احول را مبارک میدانند و میگویند دلدل
احول بوده **مرحلهٔ ثانیه** در آداب تربیت و شرح سابقه و ذکر سایر (مرحلهٔ ثانیه)
این مراکب و آن نیز بر نه نوع است و نه باب مشتمل است (باب اول)
باب اول در متعلقات ازدواج و تربیت کره تا هنگام سواری
و فحل و مادیان هر دو نجیب و خوش رنگ باید و اگر پنج ساله باشد
بهتر است و مادیان را پیش از آنکه بسال رسد فحل نباید افکند از این
جهت که مغز استخوان در سال سیم قوی میگردد پس اگر در آن
سال آبستن گردد هم مادیان ناقص میگردد و هم کره ضعیف و بیقوت
خواهد بود باید که اول مادیان را چند روز سواری کنند چنانکه اندک
میل لاغری کند و بعد از آن فحل و مادیان را بیکدیگر نمایند تا هنگامی
که مادیان و فحل آثار رغبت از هر دو جانب ظاهر گردد و بعد از افکندن

فحل یک هفته صبر باید کرد بعد از هفته اگر رغبت باشد باز بجهانند
و همچنین تا سه نوبت پس اگر در یکی ازین مراتب بار گرفته باشد
بعد از چهل روز مستحکم می شود و علامتش آن است که رغبت ندارد
و فحل را مانع میشود و علامت دیگر آنکه پستانهاش سیاهی شود و جمعی
گفته اند که اول جانب راست از پستان راست شروع در ورم
و سیاهی کند کره نر خواهد بود و الا ماده و دارزومیان منقول است
که وقت اجتماع اگر باد جنوب بود کره ماده صورت می بندد و نیز از ایشان
نقل شده که بهترین اوقات جهة فحل افکندن چهار ماه کانون الآخر
و شباط و آذر و نیسان است که پنجاه یکروز بعد از نوروز جلالی بانجام
برسد و فارسیان را اعتقاد آن است که بهترین فصول از
بیست دوم آذر ماه تا پنجم اسفندار است که مجموع سه ماه و یکروز
از حرکتش دوازده روز بعد از او قبل از نوروز است نظر باینمعنی نسبت
بسردی و گرمی بلاد متفاوت میباشد و ضابطه آن است

که ملاحظه

که ملاحظه حال کره نمایند که در وقت اعتدال هوا اول
دمیدن علف متولد شود و مدت حمل باتفاق کمتر از نه ماه
نمیشود و در اکثر آن خلاف کرده اند بعضی یازده ماه و هشت
روز گفته اند و جمعی یازده ماه و یازده روز و طایفه دوازده ماه
تجویز کرده اند و کره هر چند در شکم بماند قوی تر خواهد بود و باید
و باید در آن مدت ماده بار نرانند و دوانند و سواری نکنند و هیچ
زحمت نرسانند و بعد از تولد بهتر آنست که یکسال شیر مادر
بخورد و اگر بسبب آبستنی یا مانع دیگر میسر نشود و شیر حیوان
دیگر پرورش دهند و بعضی خرما نیز میدهند پس اگر خواهند
بزرگ و قابل سواری شود و برنگ آید و صاف شود مویش شیر
گاو دهند و اگر غرض سبکی و روندگی باشد شیر گوسفند و اگر
قوت و سختی استخوان مطلب باشد شیر شتر بدهند و بعضی
در همان چند روز اول بعلف عادت دهند بعد از آن

که استخوان سخت شده باشد چوبید هند ازین جهت که از
سایر چوب سبکتر و بجهة سلینه بهتر است و بعضی درست بند
و بعضی گفته اند که بهترین تربیتهای کره آن است که در زمینهای
سخت و سنگلاخ انقدر که دشوار نباشد از عقب ما در بدوانند
که سم و استخوانش بصلابت و سختی برآید و اگر متوسط الخلقه باشد
یعنی بسیار قوی و ضعیف نباشد یکسال و نیم سواری نباید کرد
و از هجده ماه شروع در سواری کنند چه اگر قبل بران سوار شوند
پشت دست و پا سست شود و مزاج ضعیف می گردد و اگر از ان
مرتبه تاخیر کنند سر سخت و حرون و دست و پا سنگین می شود و بعضی
گفته اند با دیان را در چهارده ماهگی سوار باید شد و اگر زیاده ضعیف
یا قوی باشد تاخیر یا تقدیم سواری جایز است باب جیم در آداب
سواری اول که زین بر پشت کره گذارند هر چند تندی و بدخوئی کند
بپسندیده است از جهت آنکه علامت سختی و توانائی است و اگر

در آنوقت بدخو نباشد سست و کاهل خواهد و اگر زیاده سرکشی
کند چدار بر دست و پا و کمند بر گردن افکند و اگر در زمین هموار
میسر نشود میان آبی عمیق برده بچدار و کمند مقید سازد
و در سه روز پی آنکه کسی سوار شود قدری راه بگردانند و هر روزی
مقسی بگردانند انگاه شخصی کوچک سبک صاحب وقوف
سوار شود چه در اوایل اگر سوار سنگین بر او نشیند پا و دست و پشتش
سست شود و چندانی ترقی نکند و باید که آهسته براند آنمقدار که
دشوار نباشد و روز بروز قدری بر مسافت زیاد کنند و بعضی روز تا راسترا تحت
فرمایند و سوار نشوند و این امور نظر بضعف و قوت کره مختلف می شود
و عنان را درست باید گرفت که بهیچ طرف مایل نباشد و زیاده
سست نباید داشت و سخت نباید کشید و باید که میل و اعتماد سوار
بر ران و رکاب بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب سبک دارد
و بعقب میل نکند مگر در مسافت های نگون و از هر چه کره رم کند

باآهستگی نزد آن باید برد و گاه باشد که درشتی نیز باید کرد و از مواضع
بلند و جاهای وسیع مانند جداول و غیر آن بجهانند و در اثنای
رفتار باز ندارند که باعث حرونی میشود و در هر باب مدارا و حکمت
باید کرد تا هنگامی که رفتار رابهه که قسمی است میان ترکان معروف
قائم شود و علامتش آنست که پا بار بجای دست میرساند یا
گذراند و هر چند بیشتر گذراند بهتر است و چون در این رفتار
چابک شود گاهی باید دوانید و در دویدن تعلیمها باید داد که از راست
و چپ بگردد و باندک اشاره بایستد و بعد از آنکه در رابهه تند شده
و دویدن را بحد کمال رساننده باشد تعلیم پویه باید کرد و آن مرتبه
ایست از دویدن بحد کمال و تندی زیاده و نیز گرگ دو باید آموخت
و آن میانه رفتار و دویدنست و آن دو قسم در رفتارهای دور
که قطع آن بزودی مطلب باشد ضرور میشود و از این جهت که دوانیدن
در آن قطع مسافت باعث هلاک اسب می گردد برفتار هموار

راندن فرصت وفا نمیکند و قسمی دیگر عربان بالجمله و ترکان یورغه
گویند روش استر و یابوست و در اسب عربی نادر می باشد
مگر بزحمت بسیار بیاموزند و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن
مرتبه نماید هیچ یک را با دیگر آمیخته نزود و دیگر تعلیمها که در جنگ
ضروری میشود باید کرد مانند گرد تنها و جستنها و ایستادن بهر یک
در جای خود و آلت تعلیم چهار چیز است عنان از این جهت
گویند که بدهنه پیوسته است و رکاب و چوب تعلیم و تازیانه
اما در رابهه عنان را درست باید داشت و گاهی بار رکاب با
تعلیم اشاره باید کرد که قدری خبردار شود و قطره رانند گردانند
و اگر در روش غلط کند باشاره عنان آگاه گردانند و در پویه این
دو اشاره زیاده تر باید کرد که پیوسته برکاب و تعلیمی قطره را بیفزاید
و بعنان هموار شود و در گرگ دو باز از آن صحیح تر و تند تر در پویه

و ناخستن چندان احتیاج بعنان نیست و اکثر اوقات از همین تنها
مقصود حاصل میشود اما در قسم ثانی گاه باشد که محتاج بتازیانه
شود و در باز داشتن مدار بر عنانست و اسبی را که اخلاق بد
باشد لجامهای مختلف بر سر کنند که مگر یکی از انها در تعلیم
بیشتر مؤثر آید در عمده آداب سواری آنست که در وقت سواری
و پا گذاشتن بر رکاب بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا
وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللهُ سُبْحَانَ الَّذِي
سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ یعنی سواری شوم بعد و
کاری نام خدا و هیچ بازگشتی و از بدی و توانائی بر نیکی نیست مگر
بسبب او و سپاس و ستایش خدای را که راه نموده ما را باین سواری
و نبودیم ما بمرتبه خود راه یابیم اگر او ما را راه نمی نمود پاک و منزه است

انجام

از هر چه شاید آنکسی که مسخر گردانید از برای ما این چهارپا را
در حالتی که در قوت برابر او نبودیم و حریف او نبودیم در کتاب
کافی و تهذیب از سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات
روایت شده که هر وقت سواری این کلمات گوید محفوظ
بماند او و چهارپای او تا هنگامی که فرود آید باب سیم
در ازاله اخلاق ذمیمه آنچه قبل از این از صفات و اخلاق
مذمومه مذکور شد چون اکثر از شایستگی و پا و توقف سوار
حادث چاره آن است که بملایمت و درشتی در دفع آن
سعی کنند که آن عادت را بالکلیه فراموش کند
و از سبب آن فربهی و توانائی زیاده باشد بریاضت و سواری
زاید کم دوانند و بعضی اسبی را که حرونی کنند و در یک موضع
بایستد آهن پاره گرم کنند و بر سر ذکر یا ناف گذارند
که بتر سد و گاه باشد که سواری بوزن نفع کند و شیخ جلیل القدر

باب سیم

علی ابن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار ذکر کرده که این
آیه را بنویسند و بر گردن اسب حرون ببندند و بر گوش او
بسم الله الرحمن الرحیم اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت
ایدینا انعاما فهم لها مالکون وذللناها لهم فمنها
رکوبهم ومنها یاکلون و سرکشی و دندان گرفتن
اگر بترتیب زایل نشود چاره آن کندن دندان و خصی
کردن است و بعضی از اسبان سرکش را گفته اند یک
مهره پشت زیاده بر دیگر اسبان دارد که در رو وابستن آن
مهره بدر رود آید و چندان میدود که سوار را بیندازد و این
قسم قابل علاج نیست و در شموس بر لطایف تدبیرات تاثیر
میکنند و چنین روایت است که در شب معراج هنگامی که حضرت رسالت
پناه اراده سواری نمود براق شموسی کرد پس جبرئیل علیه السلام
دست بر یال او گذاشته گفت شرم نداری از آنچه میکنی

بخدا سوگند

بخدا سوگند که سوار نشده است بر تو بنده از بندگان خدا پیش
از محمد عزیزتر و گرامی تر نزد خدا از او پس عرق شرم بر جمیع اعضای
براق ظاهر شد و قرار گرفت تا آنحضرت بر او سوار شد و بعضی
مانع النزول میباشند یعنی هنگام فرود آمدن حرکتهای
ناخوش میکنند که مانع فرود آمدن سوار باشد و اگر علتش آن
است که زخمی در پشت داشته و هنوز چرک آن پاک نشده
ظاهرش بهم آمده است و آن چرک در میان مانده بسبب فشارش
پشت از حرکت سوار اسب را خوش می آید و مانع فرود آمدن
می شود و علاجش این است که موضع زخم را بشکافند و هر کثافتی
که داشته باشد بیرون آورند بقانونی چند که در مرحله معالجات
مذکور می شود ببندند و منع از نعل اگر علت آن ناشیگی
نعل بند باشد که از آغاز رمیده و ترسیده بلطایف چاره
گر شوند و اگر سببش سختی و خشکی سم باشد حرارت روز هشتم سم

چرب کنند که تراشیدن دشوار نباشد و نشکنند و زیاده
از قدر ضرورت نگیرند و از جمله آداب نعل بستن انکه
اکر سم اسب بیکطرف مایل باشد ازان طرف زیاده تر بگیرند
و از جانب دیکر کمتر نعل که از اطرافش باشد چنانکه طرف
قوی از جانب که کم کرفته اند و طرف نازک بجایی که زیاده
کرفته و کفته اند که اکر چند نوبت چنین کنند آخر کجی زایل
می شود و در سکندری اکر علت ان کاهلی باشد البته زجر
و تادیب باید کرد و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع حقایق
و دقایق امام محمد جعفر صادق ٤ مرویست که اضربوها علی العثار
و لا تضربوها علی النفار فانها تری ما لا ترون یعنی بزنید چهار
پایان را در سکندری خوردن و مزنید بر رم کردن ازان جهة
که چیزی می بیند که شما نمی بینید و در منع از لجام مکرر و همه نمک
آلوده کنند و در کافی منقول است که هر کاه رم کنند

یا منع از لجام نماید این آیه باید در کوش او خواند افغیر دین الله
یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه
یرجعون یعنی آیا بجز دین خدا میخواهند و حال انکه مر خدای را
کردن نهاده هر کس در آسمان و هر کس در زمین است برغبت
و کراهت و همه بسوی او باز کردیده می شود و در تفسیر این آیه
بعضی کفته اند تمام اهل آسمان و طایفه از اهل زمین برغبت فرمان
برداری نموده اند و طایفه دیکر بکراهت بعضی کفته اند ثقلین
یعنی جن و انس بکراهت اطاعت نموده اند و باقی مخلوقات
برغبت باب چهارم در آداب آب و علف دادن چون اکثر اوقات
تربیت اسب در اوایل ایام بانجام میرسد و بسبب ریاضت سواری
لاغر شده علف تازه باید داد تا فربه کردد و در هر سال اقلا
چند روز علف دادن اخلاط فاسد را دفع می کند و رنگ بدن
و موی را صاف و روشن میکردانند و باید که علف بسیار تازه

باشد چه اگر درشت یا مایل بخشکی شده باشد چندان فایده
ندهد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای بعضی
سرد و بعضی گرم باشد باید کاشت یا در تخم کاشتن تقدیم
و تاخیر نمایند که مرتبه بمرتبه رسیده باشد و پیش از بر آمدن آفتاب
بدروند که شبنم بر او باشد و کم کم هر نوبت آن قدر که بیکدست
توان گرفت بدهند چه اگر یکنوبت بسیار دهند زود سیر
و دل زده بود و هر چند روز قدری نمک باید داد که باعث گوارائی
و بسیار خوردن علف می شود و اگر نمک نخورد و بعضی بجبر بدهند
و در ایام علف خوردن سواری که باعث رنج و ماندگی شود نباید
کرد و بعضی در این ایام جو نمیدهند اما بهتر آن است که هر روز
پیشین ده یک یا هشت یک آنچه عادت داشته در آب بخیسانند
تا شام آنگاه باسب دهند و ماده یا نر اخته نیز توان داد و بعد از
اتمام ایام علف یک دو هفته هر روز قدری یونجه ریزه کرده با نصف

آن گاه

آن گاه بیامیزند و بدهند اما سر بازده باشد نباید داد که زیان
دارد و اگر در غیر ایام علف اسب لاغر را فربه خواهند جو نیم کوفته
در آب بخیسانند و اندک یا یونجه خشک آمیخته بجو زده اسب
دهند چه اگر بسیار بیامیزند ترش میگردد و اسب رغبت بآن
نمیکند و اسب لاغر و کره را این غذا بسیار مناسب است
و بعضی یونجه تر و خشک را با هم آمیخته و نصف مجموع جو پخته داخل
کنند و باسب دهند و پختن یا کوفتن جو از این جهت است
که زود هضم شود و یونجه اگر چه زود فربه میکند اما در هوای گرم
باعث دیگر امراض می شود پس اگر ضرور باشد در جای
خنک ببندند و آب بر بدن و خصیه بریزند و در وقت تشنگی
آب برف و یخ بدهند و گفته اند که هیچ چیز اسب را چنان چاق
نمیکند که یخنی را قیمه کرده و با برنج آمیخته اندک اندک بدهند
و در وقت جو نیز یکدو مشت جو باید داد که باز کردن جو در هیچ

حال خوب نیست و اگر کمی از گوشت حرکت باشد بهتر است
و در هر مرتبه قاعده آب دادن مراعات باید کرد چه اگر زیاد
بدهند اعصاب سست شود و اگر کم بدهند احشا خشک شود
و سرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان گرم سه چهار
مرتبه آب باید داد و در عقب جو البته زیان دارد و باعث قولنج
می شود خصوص اگر بعد آن شوند اما اگر اسپی را چنان عادت
داده باشند آهسته آهسته آن عادت باید گرفت که اگر
یکبار قطع کند بسا باشد که گلو و جگرش خشک شود و دق کند و اگر
چنین کند بعد از دق اندک آب باید داد و آنقدر که خواهش
تمام داشته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است چه بسیار تاریکی
چشم و تاریکی دل آورد و در گرمای تابستان و در راه در پی صبر کردن
بخلاف جو که یکبار دادن بهتر است و بهترین اوقات اول شب
است و بعضی بد وقت عادت می دهند و آن باعث امراض می شود

و اما گاهی که قدر عادت را نخورده باشند اگر تتمه آنرا با مداد بدهند
شاید و اگر زخمی رسیده باشد آن شب جو را کمتر از عادت باید داد
خصوص در اسپان لاغر که فربه شده باشد و هر اسپی را که بسته باشند
و چندانی حرکت نکند در هر هفته یک شب جو کمتر از عادت باید داد که
نفع بسیاری دارد باب چهارم در طریق خدمتکاری و قواعد تقید از جمله
که در تربیت اسپ ضرور است پاکیزگی موضع صبح و شام است او در
مقدمه اشارهٔ مجملی باین معنی شد اکنون بتفصیل مذکور گردد
باید که زیر دست پای خشک و نرم و نگون باشد موضع پای را بلند تر
از موضع دست سازند تا بهیکل میل و اعتماد بدن بر دستها باشد
هر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر گرد و گردی که در بن موی باشد
زایل شود و در ضابطه علف اهتمام نمایند و دو سه ساعت پیش از
هیچ گونه کاه و علف ندهند که جو را برغبت تمام بخورد و بهواهای
مختلف عادت باید داد تا از سرما و گرما باک نداشته باشد

و در موسم زمستان هر چند روز قدری چوب گز صحرا در اصطبل باید سوخت
چنانچه پرورش بدن باغ چهار پایان برسد که نفع تمام میدارد و از جمله
قواعد چوبیان در باره اسب آن است که هرگاه اراده اسب گرو
بستن نمایند روزی معین می سازند و چهل روز پیشتر یکدیگر را اعلام
نموده شروع در تربیت اسبان می کنند باین طریق که در جاهای
گرم می بندند و جلهای متعدد می پوشانند که عرق کنند و در آن ایام
بکاه و یونجه خشک و جو پرورش میدهند اصلا علف تازه نباید داد
و در هر سه روز سواری میکنند و مرتبه بمرتبه بر قدر سواری می افزایند
و اگر در میدان که بجهت آن کار معین شده سواری کنند بهتر است و این
قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را اضمار گویند و نیز موضع بستن اسب
را مضمار گویند و باید نوبت سواری را چنان قرار داد دهند که یک
نوبت روز وعده مطابق افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید کرد
تا حدی که اگر سیصد یا چهارصد قدم بدوانند مضطرب نشود و

و نفس

و نفس را تنگ نگرداند و چون اثر تربیت بمرتبه کمال رسد و در
روز وعده بر سر میدان آیند ساده باید شد و یکدو کف آب
بر دماغ و دهن اسب زنند و لجام را بدست گرفته چند قدم باید کشید
آنگاه بادابی که قبل ازین مذکور شد سوار شده باید تاخت و در آن
روز لجام و سایر آلات سبک باید بود و نمدزین پر که پشت اسب
را بدان عادت کرده باشد و زینی که سوار خو گرفته باشد چه اگر نمد
زین تازه یا تنگ باشد پشت اسب می ترشد و زود مانده می شود
و همچنین اگر سوار از آن زین بیگانه باشد حرکتهای ناخوش میکند
و باعث زحمت اسب میشود و سوار هر چند سبک باشد بهتر است
و عربان در این مضایقه بسیاری دارند تا بحدی که اگر سواری
سبکتر از دیگری باشد بقدر تفاوت جو در ظرفی کرده به پشت
اسب می بندند و در سایر اوقات خصوصا وقت ریاضت هر چه
لجام و زین و دیگر الوان آلات سنگین بر اسب قرار دهند

گنجایش دارد چه در آن روز محتاج بپوشانیدن چیزی چند جهت
دفع تیر و شمشیر می‌شود و نیز تشمشی چند که از طلا یا از نقره باشد مثل
آنها بر دوال لجام بیندازند که اسب محفوظ باشد و در تاختن هر چند
قدم سر اسب را باهستگی بکشند که باعث تندی میشود
و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور می‌شود بکمال مراعات نمایند
و در کرو بستن حیله و فریب بخاطر نرسانند که خلاف شرع و
عقل و منشا فتنه و فساد است و در اخبار چنین بنظر رسیده که
میان دو قبیله عمده از عربان بتقریب مکری که در اسب دوانی
واقع شده بود چهل سال بار جنگ و جدال اشتغال داشت و
و چندین هزار سالی کس هلاک شدند نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ
شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا باب ششم در ذکر الاغ
و استر از جمله مراکب الاغ است اگر چه بذلت و خاری مشهور
اما در آیه کریمه که قبل ازین مشروح گشت مذکور شده و انبیا
سواری شده اند چنانکه از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

شهرت

شهرت تمام و بدین سبب آنحضرت را راکب الحمار میگویند
و در کتاب کافی از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت
رسالت صلی الله علیه الاغی داشت عفیر نام با آن حضرت
بسخن آمد گفت پدران من از جدم با نوح علیه السلام دست بر
کفلش مالیده گفت از پشت این الاغ بوجود می آید که سید
المرسلین و خاتم النبیین برا و سوار خواهد شد پس عفیر
گفت شکر خدای را که این سعادت مرا روزی شد و نیز در کتاب
مذکور از امیر المؤمنین ع مرویست که در روزی که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود افسار خود را گسیخته تا بر سر
چاهی دوید و خود را در چاه افکنده بمرد و نیز در کتاب مذکور از معدن
معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام در ترغیب بر داشتن
الاغ وارد شده و بهترین اقسام مصری است و الاغان وحشی
اگر چه رنگ و هیأت خوش دارند اما قبول تربیت نمیکنند و از

و در کافی

و نیز در کتاب

و نیز در کتاب

داز ازدواج الاغ با اسب استر حاصل می شود و آن اگرچه در جنگ
چندانی بکار نیاید و سواری آن مناسب نیست مگر وقتی که اظهار
شجاعت و اراده گریز در نظر خصم باشد اما در قطع مسافت و در
صبر و استراحت در سواری آن پیش از سایر مراکب است
و دلدل را بشکل استر نشان داده اند و بهترین اقسام آن است
که پدر و مادرش هر یک در مرتبهٔ خود نجیب باشد و آنچه از گشنیدن اسب
بر الاغ حاصل می شود اگرچه رهوار می شود اما اکثر کوچک و بالاغ
شبیه می باشد و از خواص استر آن است که شباهت با مادرش
پیش از [illegible] پدر میدارد و از این جهت اگر مادرش اسب باشد
بهتر است **و از جمله** خواص آنکه منقطع النسل می باشد **و در بعضی**
از روایات از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که استر نیز مانند سایر حیوانات نسل حاصل می شد اما چون در نقل
هیمه بجهت آتش ابراهیم خلیل از سایر چهارپایان جلد بود حضرت

خلیل

خلیل از سایر چهارپایان جلدتر بود حضرت خلیل نفرین کرد منقطع
النسل شد **و بعضی** گفته اند هر نوعی که از ترکیب دو نوع حاصل شود
منقطع النسل خواهد شد پس بهتر است که اگر نر باشد خصی کنند
که قوی و خوش خلق می باشد **و اما آنچه** از اخلاق بد در اسب مذکور شد
در استر بیشتر یافت می شود از این جهت در ریاضت محتاج به تدبیر
است **و بعضی** به دشواری قبول تربیت کنند چه دار بر دست و پا
گذاشته باید راند و اگر در آن مرتبه سرکشی نباشد بتحقیق آنکه چوبی
با ریسمانی با دستها بر پا یا پشتش ببندند فرمان بردار می شود و سرب
برخوردگان فکندن اگرچه بخودی رهوار می شود اما پی راست میکرداند
و بهترین رنگها سیاه یکرنگ و بعد از آن کبود است و آنچه از علامات
غره و تحجیل که مذکور شد در استر پسندیده نیست چنانکه در حدیث
قبل از این گذشت و در احکام هیات اعضا و دوایر و افکندن
و برآمدن دندانها و معالجهٔ امراض همان حکم اسب دارد اما استر

پیشتر نیست باشد و در کتاب کافی مذکور است که معدن جواهر معالم
امام موسی کاظم علیه السلام بر استری سوار بود یکی از منا
فقین اعتراض کرد که چه چیز است این چهارپا که از پی دشمن
نمی توان رفت و در جنگ هیچ کار نباید آن حضرت فرمود
که طاطات عن سمو الخیل و تجاوزت قمو العیر
وخیر الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب فروتر
و از پستی الاغ بلندتر است و بهترین اشیا آنست که میانه
باشد دهم در کتاب مذکور از طرخان نخاس منقول است که
گفت میگذشتم از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در حیره که موضعی است در حوالی کوفه فرود آمده بود پس پرسید
از من ما عملک یعنی چه چیز است کار تو گفتم نخاسم یعنی
دلال حیوانات پس فرمود اصب لی بغلة فصحاء یعنی
پیدا کن از برای من استر ماده فصحا گفتم فدای تو شوم فصحا

فصی

فصحا کدام است فرمود بهما البطن والافخاد و بیضاء الجحفلة یعنی
سیاه شکم و میان رانها و لب هایش سفید باشد پس گفتم بخدا
که باین صفت استر ندیدهام این بگفتم و از خدمت حضرت رجعت
نمودم خدمت داخل خندق کوفه شدم پسری را دیدم که استری را
آب میداد بهمان صفت گفتم از کیست گفت از خداوندم گفتم
میفروشد گفت نمیدانم پس از پی او رفتم تا بخداوندش رسیدم
و استر را خریدم و بخدمت حضرت آوردم گفتم هذه الصفة التی
اردتها یعنی همین است آن صفتها که من میخواستم گفتم فدای
تو شوم دعای جهت من بکن حضرت فرمود اکثر الله مالک وولدک
یعنی زیاده گرداند خدای تعالی مال و فرزندان ترا چنین منقول
است که ترخان گفت در اندک زمانی مال و فرزندان من
بیش از همه اهل کوفه شد باب هفتم در بیان معنی سابقه
و الفاظی که در آن مقام مذکور می شود سابقه در لغت پیشی گرفتن

است بر یکدیگر و در اصطلاح این علم دوانیدن اسب یا بقصد آنکه
معلوم شود که کدام یک دونده تر اند و سبق بسکون حرف
باگرو بستن در شیئا جایز نیست مگر در نصل یعنی پیکان و خف
یعنی آنچه بجای سم است و مراد سرو است و پا است و حافر یعنی
سم و اگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است مراد آن خواهد
بود که دادن و گرفتن مال گرو دادن جایز نیست مگر در این سه
موضع و بنا بر احتمال ثانی گرو یا آنکه داد و ستد مالی در میان باشد
در غیر این مواضع نیز جایز نخواهد بود مگر چیزی چند که حرمتشان از
شرع بدلایل دیگر منقول است مثل نرد و شطرنج و چنین گفته
اند که آن سه چیز آلت جنگ و جهاد که عمده ارکان اسلام و اشرف
عبادات است و گرو بستن در اینها ورزش شجاعت و توانایی
است از این جهة سنت شده و اگر بقصد رغبت قصد کند اجر و ثواب
بران مترتب می شود و فصل را شامل تیر و شمشیر و سایر آلات

حرب گرفته

حرب گرفته اند و خف را اعلام اعم از دست و پای شتر و فیل
میدانند و حافر در اسب و استر جاری داشته اند و این
قسم گرو بستن را در مرغان مثل پرواز کبوتر جایز نمیدانند و همچنین
دویدن آدم و رفتار کشتی در آب و کشتی گرفتن از این جهت که
داخل هیچ یک از آن سه قسم اول نیست و مالی که بعنوان گرو بسته
شود ممکن است که آن مال را جاسبقی که اسب میدوانند بدهند
یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل آنکه پنج کس باشند هر یک هزار
دینار بدهند یا پنجهزار دینار را یک کس بدهد یا دو کس از ایشان
یا شخصی که در اسب دوانیدن رفیق نباشد بدهد و این سه قسم
بحسب شرع مستحسن است و بگمان سنیان بی ایمان گرو
بستن وجود محلل ضرور است و مراد از محلل شخصی است که با آن
جماعت رفیق شده بشرط آنکه اگر اسب او بگذرد مال گرو
را بگیرد و اگر نگذرد چیزی ندهد و چون گرو را پی او حلال نمیدانند

اورا محلل یعنی حلال کننده میکویند وباعتقاد اکثر علمای شیعه
پی او باو کرو جایز نیست پس هرکاه در رهن کرو بسته باشند
وهریک مبلغی حاضر نموده یا بر ذمه خود قرار داده ومحللی رفیق خود
کرده باشند اکر همه یکمرتبه برسند یا ان دو کس همراه خود هم رسند
ومحلل پس ماند دراین صورت هر کس مال خود را متصرف میشوند
ومحلل بی‌نصیب است واکر محلل باتک ازان دو کس پیشتر رسند
ربع مجموع محلل را وسه ربع دیکر از رفیق اوست واکر یکی ازان
سه کس زودتر برسد مجموع مال ازو است ودر لغت عرب هریک
از اسبان را باعتبار پیش رفتن وپس ماندن نامی تعیین
نموده اند اول را مجلی میکویند یعنی ظاهر کننده ازان جهة که
توانائی خود یا وقوف سوار را هویدا و آشکار کردانیده دوم را
مصلی ازان جهة که صلا در لغت ایشان بمعنی میان پشت
یا بلندی های آخر کفل است یعنی در بلندی که بر جانب راست

وچپ دم میباشد وچون سر اسب دوم اکثر اوقات با یک از
از عضوها از مجلی برابر میباشد انرا مصلی میکویند ازان جهت که در رکوع
وسجود این عضوها را حرکت میدهند وهمچنین سیم وچهارم را تا ده
مرتبه اسمها معین کرده اند و در بعضی دوازده مرتبه منقول است که
اختلاف بسیاری از اسامی مراتب بعد ازین شده وفایده چندانی
بر دیکران مترتب نمی شود ازان جهت مذکور نشد واعتبار پیش
رفتن وپس ماندن از دوش اسب باید کرد نه از کردن وکوش
پس اکر اسبی کردنش وکوشهایش از دیکران پیشتر رفته
باشد اعتبار نکنند واز دوش حکم کنند باب هشتم در شرایط
سابقه چون بمقتضای انچه سابقا مذکور شد سابقه عقدیست
از عقود شرعیه وباعث انتقال مال از شخصی بدیکری می شود مانند
بیع واجاره وسایر عقود شرعیه وموقوفست بشرطی چند وانچه از کتب
فقهی معلوم می شود واکثر فقها بران اتفاق دارند دوازده چیز است

در بعضی
باب هشتم

که اگر در یکی ازان ها خللی باشد گرو را باطل میدانند اول آنکه
مسافت معین شود یعنی تا موضعی که اسب میدوانند معلوم باشد
و قیاس تقدم ازان مسافت باید گرفت پس اگر در اثنای راه
یکی از اسبان پیش افتد یا پس ماند اعتبار ندارد و بعضی
گفته اند مجموع سواران باید بایستند و بعد ازان شروع در
دوانیدن کنند اما اکثر فقها را اعتقاد این است که ایستادن
بعضی پیش و بعضی پس موقوف برضای ایشان است و بحسب
شرع ضرور نیست دوم آنکه مسافت بمرتبه باشد که چهار
پایان قطع آن با آسانی نمایند نه آنکه اکثر مردم حکم بضایع شدن
اسبها دران مسافت کنند و عربان در زمین هموار اکثر اوقات
زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نکرده اند که پنجاه هزار گز بذراع
شرعی بوده باشد سیم آنکه چهارپایان مشخص و معلوم باشند
باین طریق که یکان یکان دیده شود یا بنام یا صفتی که احتمال

اول

دوم

سیم

دیگر نداشته باشد مذکور گردد چهارم آنکه احتمال پیش رفتن
در هر یک از چهارپایان باشد و چنان نباشد که زیادتی بعضی
از آنها پیش از دویدن ظاهر و هویدا باشد پنجم آنکه همه از
یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع همه استر باشند و از فقها در این شرط
اینقدر اهتمام دارند که دوانیدن اسب عربی را با یابو جایز نمیدانند
اما بعضی گفته اگر احتمال پیشی در هر یک باشد از یک جنس بودن
نیز لازم نیست و بنابراین مذهب ثالث دوانیدن اسب
با الاغ و شتر با فیل جایز خواهد بود ششم آنکه شخصی بران
چهارپایان سوار باشد پس اگر بی آنکه کسی سوار باشد بدوانند
گرو باطل است هفتم آنکه سواران یکبار شروع در دوانیدن
کنند و هیچ یک پیش از دیگری ندوانند هشتم آنکه آن
جماعت عاقل باشند پس اگر دیوانه یا بچه گرو بندند باطل
خواهد بود نهم آنکه جمعی باشند که در ورزش جهاد و شجاعت

چهارم

پنجم

ششم

هفتم

هشتم

نهم

٨٥ ورزیشان پسندیده است پس اگر زنان گرو بندند جایز نیست
دهم آنکه مالی که بدان گرو بسته میشود خواه جنس و خواه نقد
معلوم باشد و در قابل نزاع نتوان بود یازدهم آنکه گرو را بطریقی بندند
که در پیش رفتن رسید نفعی باشد پس اگر مال را بجهة یکی از
قرار دهند باطل خواهد بود و همچنین اگر کل آن وجه را یا حصه بیش
تر از آن را جهة کسی که از جهة عقب تر باشد مقرر کنند اما
اگر حصه کمتر بجهة او مقرر شود جایز است دوازدهم آنکه گرو مشتمل
بر شرط فاسد نباشد مثل آنکه بگوید اگر ببازم فلان مبلغ
بدهم و دیگر هرگز اسب سوار نشوم یا اسب خود را بکشم و این قسم
التزامها که بحسب شرع معقول نیست و چون شرایط گرو بستن
در اسب دوانی معلوم شد بدانکه در تیراندازی نیز موقوف است
بتعیین قدر مسافت و نشانه و اماج و تیر و کمان و عدد انداختن
و زدن و روش خوردن تیر بر نشانه یعنی شکستن یا خراشیدن

وزدن از وسط

٨٦ وزدن بر وسط یا بر کنار و گذشتن تیر بر اماج یا قرار گرفتن
در آن و بالجمله گرو عقد بنوعی باید که خصوصیات آن معلوم باشد و قابل
نزاع نتواند بود که وسیله منازعه شدن در هیچ باب پسندیده نیست
و چون تیراندازی از موضع این علم پیر و نسب بهمین چند کلمه اکتفا
شد و تفصیل آن پرداخته نگشت **باب نهم** در ذکر فیل و شتر از
غرایب مراکب شتر است چنانکه در قرآن مجید وارد شده که اَفَلا
یَنظُرُونَ اِلَی الاِبِلِ کَیفَ خُلِقَتْ یعنی نظر نمیکنند بسوی
شتر که چگونه مخلوق است و این اشاره است به بسیاری از امور
غریبه که هر یک از جمله نعمتها و منتهای الهی است **از آنجمله** با کمال
توانایی نهایت اطاعت و فرمان برداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی
چنانچه از عربان منقولست که بالغ ظماء عشر یعنی تشنگی شتر تا ده
روز میرسد و نیز پیمودن بیابانها که آب و علف نبود و کاری آن
منیه مسنه بهترین رنگها سرخ است اما در حدیث آمده که شتران

پنج کوتاه عمر و شتران بسیار روی نکرده و بد هیأت
باشد عمرش دراز باشد و از باب این شتر را تا صد سال نقل
کرده اند و برفکندن و برآمدن ها همان ترتیب که در اسب مذکور
شد منظور باید داشت امّا اگر مادرش جوان باشد یکساله باز بری
شود چنانکه در سال ششم با نهم مجموع افتاده عوض برآید و در سال ششم
با نهم دو دندان دیگر بر می آید و تمام دندانها در طرف زیرین می باشد
و همچنان فیل و حیوانات سم شکافته در بالا دندانها نمیدارند و شتر
چون اسب بر دو قسم است عربی و ترکی و از نر ترکیب قسمی دیگر
یافت میشود که امروز در ولایت ایران متعارف است و این قسم
در کشیدن جثه های سنگین کمال توانائی و قدرت دارند امّا
رفتارش بکندی شتر عربی نیست و در هوای گرم زود عاجز می شود
و اکثر چون استر منقطع النسل می باشد و اگر نسلی بهم رسد
بد جنس و بی فایده خواهد بود و از جمله مراکب فیل است که با کمال (و از جمله)

قوت

قوّت و تنومندی باندک فرصتی تربیت می پذیرد و فرمان بردار
میگردد چنانچه در طریق صید کردن نقل کرده اند که گودالی (چنانچه)
بر سر راهش کنده خس پوش میکنند و چون در آنجا افتد و یک
دو روز گرسنگی و تشنگی غالب گردد شخصی می آید با چوب
و سنگ انواع رنج و آزار میرسانند و مقارن آن دیگری می آید و آن
شخص را از زد و دور میگرداند و اظهار مهربانی میکند و آب و علف میدهند.
روز دیگر باز بعد از رنج و آزار همین شخص دویم ظاهر می شود و اظهار
مهربانی ها میکنند و چون مکرر این معنی متحقق شود با آن شخص
الفت میگیرد و در همان حرکت و سکون پیرو او میگردد و باندک
اشاره ادراک مطلب مینماید و این دو قسم است حبشی و هندی
قسم اول در سر زیادتی مانند انگشت دارند و قسم ثانی یکی دیگر
توانائی دارند خصوص اول نهایت قدرت دارد امّا اگر آفتی
بخرطوم رسد زود عاجز می شود و ازین جهت در جنگ چندان نفعی

ندارد و گاه باشد که مضرتی عظیم رساند چه اگر از لشکر دشمن زخمی بخرطومش
رسد همان لحظه باز میگردد رب که متوجه قلب لشکر خود گردیده تمام
سپاه را پریشان سازد و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور است
که در سال تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پادشاه حبشه
لشکری انبوه کرده متوجه کعبهٔ معظمه گردید و فیل تومند که نامش محمود
بود بقصد خرابی اصل خانهٔ کعبه با آن لشکر داشت چون بحوالی کعبه
رسیدند شتران عبد المطلب را در چراگاه دیدند بغارت بردند این
خبر بعبد المطلب رسید متوجه آن لشکر شد و ایشان او را بکمال
تعظیم بمجلس سالار خود آوردند و سؤال کردند که بچه مطلب آمدی
گفت بجهة شتران سالار ایشان در تعجب شده گفت من بقصد
خرابی خانه که اهل مکه می پرستند آمدم و تو بسالار و سرکردهٔ ایشانی
اگر التماس خراب نکردن خانهٔ کعبه میکردی قبول میکردم شتران
چه باشد که از من میطلبی عبد المطلب گفت من خداوند شترانم و خانهٔ

در تفاسیر

کعبه

کعبه خداوندی دارد که حافظ اوست این بگفت و شترانش را
گرفته مراجعت نمود در اثنای راه و فیل رسید او را آواز داد و گفت
ای محمود میدانی که ترا بچه کار آورده اند که خانهٔ خدای جل خراب
کنی آیا خواهی کرد آیا خواهی کرد فیل اشارت کرد که نخواهم
کرد پس روز دیگر که آن لشکر متوجه شدند چون بحد حرم رسیدند
فیل بایستاد هرچند تلاش کردند پیشتر نرفت ناچار او را
گذاشته تمامی متوجه شهر شدند و چون نزدیک رسیدند سپاه
آلهی در صورت مرغان هوائی ظاهر و هویدا شدند و هر یک در منقار
کلوخی داشتند مرکب از سنگ و کلوخ و گل از دانهٔ عدس
بزرگتر نبود و چون برابر سرهای آن جماعت رسیدند آن کلوخ
ها را بر سرهای ایشان زدند چنانچه از میان پاهاشان بیرون رفت
و در یک لحظه تمام آن لشکر باین طرق کشته شدند مگر یکی که
گریخته خبر بحبشه برد چون این حکایت بانجام رسید یکی

ز زان مرغان پیدا شد باهل آن ولایت خود را می نمود که آن
مرغان باین شکل بودند و در اثنای این سخن ریزهٔ کلوخی بر آن
شخص خورد او را نیز روانهٔ جهنم نمود و در حدیث آمده که بر یک
سنک ریزه نام آن کشته شده نقش بود اشاره باین واقعه
است آنچه در قرآن مجید خطاب بحضرت رسالت پناه صلعم
وارد شده که الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل مرحلهٔ ثالثه در معالجات امراض و آن نیز بر سه باب مشتمل
است باب اول در امراض سر چشم اما ناخنه پردهٔ سفید است
بر اطراف چشم که بسبب هوا ازدکی بر روی حدقه می آید و می
پوشاند و چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه بحدقه
رسد علاج آن باید کرد باین طریق که اسب را در زمین نرم
بخوابانند و [illegible]ن در زیر آن پرده کرده با ابریشم یا موی بلند
سازند و با تیغ می برند و آن موضع را با روغن چرب کنند

دوم فصل
مرحله ثالثه
باب اول

و دو سال بر چشم بندند که یکدو روز از هوا محفوظ باشد و بعضی
بر آن بریدن نمک کوفته می پاشند علاج دیگر که محتاج بریدن
نیست زعفران و مشک و سنبل و صبر و نیل و انزروت از
هر یک یکدانگ پوست هلیلهٔ زرد دو دانگ مجموع را نرم
صلایه کرده با عسل صاف معجون سازند و مکرر با پر یا میل در چشم
کشد و این معالجه آب سیاه و سفید را زایل میگرداند و اگر
ناخنه سرخ رنگ باشد یکدو کره دم را خشک کرده بسایند چون
سرمه در چشم کشند و اگر سبب سرخی چشم افتادن یا خوردن
بر جائی باشد بعد از خون گرفتن آرد جو و تخم مرغ را بر هم کنند
و بر چشم بندند و اگر علت آشفتگی چشم از گرمی هوا هویدا
باشد پوست هلیلهٔ زرد و کف دریا و زرد چوبه و نبات سفید
مساوی یکدیگر کوفته و بیخته در چشم کشند دوا علاج لکهٔ سفیدی
آنست که استخوان سر آدمی را بسایند و شب و روز در چشم کشند

و اگر
و اگر
دوا علاج

علاج دیگر موی سر آدمی را در کوزهٔ سفالین سر کوزه را محکم بربندند
و یکشبانه روز در میان تنور گرم گذارند تا بسوزد آن گاه
چون سرمه در چشم کشند علاج دیگر جوز بوا مامیران چینی از هر یک
یکدرم کافور و فلفل از هر یک یکدانگ صلایه کرده در چشم کشند
علاج دیگر پوست تخم شتر مرغ و پوست تخم مرغابی از هر یک
یک مثقال استخوان گرد ران خرگوش و صدف سوخته
و کف دریا از هر یک یکدرم مشک و کافور از هر یک نیم درم سائیده
در چشم کشند علاج دیگر پیه خرچنگ را آب کنند با عسل آمیخته در چشم
کشند علاج دیگر صبر و زعفران و کف دریا همه مساوی صلایه کرده
فتیله از پنبه بعسل آلوده کنند و داروها را بر آن فتیله پاشیده
در چشم کشند در معالجه جراحت و آب سیاه پوست جو بریان
را بروغن گاو برشته و بر خرقه مالیده بر چشم اسب بندند پنج
روز بگذارند و بعد از آن زنجبیل و نبات و فانید و از هر یک نیم مثقال

بالکل

با یکدانگ زعفران و دو جو مشک معجون ساخته پنج روز دیگر بدهند
و در این ایام گوشت اسب بپزند و اندرون روغن گاو چرب
کنند و اسب را در میان آب روان داشتن آب سیاه
را نافع است در معالجه شب کوری خوناب جگر گوسفند و خون کبوتر
و روغن کنجد باهم آمیخته و در حوالی چشم بمالند و چند قطره در چشم
چکانند اول آنکه خلط فاسد در دماغ بهم رسد علامتش آنست
که بدن خشک شود و بهم کشد و با آب خوردن چندانی رغبت
نکند علاج دیگر زعفران و نوشادر از هر یک دو درم کوفته با پنج درم
شکر معجون سازند و چهار روز بخورد دوش دهند و خربق سیاه
و بسباسه و نمک پارسی از هر یک دو درم کوفته با پنج درم شکر
معجون سازند و چهار روز بخورد دوش دهند و ادویه مذکور را صلایه
کرده میان نی کنند و در بینی اسب دمند سرش را بالا کنند
تا اثر داروها بمغز سر رسیده آب در چشمش ظاهر شود و بعد از

سه روز و زرده تخم مرغ با روغن تازه بکلوپیش ریزند و اگر در سر
خلط سودائی دارد علامتش آنست که چون آدم وسواسی
سرفی جنباند و چشم تیره و تاریک می شود علاج آنکه شاه تره و زرد
چوبه و شکر سفید از هر یک ده درم سپند و جوشیر از هر یک
پنج درم زعفران و قرنفل از هر یک ۵ درم مجموع در ده رطل
آب بجوشانند تا نصف آن باند پس سه قسم نموده هر روز چهار
رطل شیر با یک رطل شکر آمیخته بدهند و اگر کچه دیوانگی رسیده
بیهوده لگد زند و دندان گیرد از هر دو شقیقه خون بگیرند و پیه خرشی را
در شراب کهنه جوشانند حقنه کنند و پی بز کوهی را با گلاب
و کافور و بول الاغ آمیخته بکلوی او ریزند و تمر هندی و پوست
هلیله سیاه را در آب جوشانیده حقنه کردن نیز نافع است و اگر
پیوسته چرک از بینی آید و در رفتار وت و پا را بر زمین کشد
قسط سفید و لبان را در روغن جوشانند قدری بکش و دماغ ریزند

الم زد

کتابخانه مجلس شورای ملی

و تتمه لب و سایر اعضا مالند و اگر با حالت سابق چشم ورم
داشته باشد برگ نارنج و سرکه و روغن و حنظل از هر یک یک رطل
با قدری سیر و فلفل کوفته بجوشانند و بر تمام بدن بمالند و دو طرف
شانه را بفلفل جلب داغ کنند و اگر خون از بینی آید پنج درم را
محکم باید بست و در زکام بهترین معالجات آن است که ۵ درچوب
گز بدماغش رسانند و روغن گاو و زرد در بینی چکانند و زرده تخم
مرغ با روغن آمیخته بکلو ریزند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور و زعفران
نیز داخل کنند و گاهی آب با هوای سرد بعد از حرکت باعث
آن می شود که بر دو طرف لب و زیر سوراخهای بینی ۵ برآمدگی
مانند استخوان بهم میرسد و نفس تند میزند و میخوابد و اگر زود علاج
نکنند هلاک می شود علاجش آنست که آن دو موضع را
شکافته آن ۵ برآمدگیها را بیرون آورند و پر نمک کنند **باب چهارم**
در معالجه امراض حلق و سینه **و قلا جدام** علامتش آنست که زبان

سیاه شود و چشم ها بگودی افتد و آب از چشم آید علاج آنکه
ده دانه سیر را در سی درم روغن جوشانیده بحلقش ریزند و آب
و جو کمتر از عادت بدهند و اگر زبان سرخ و آماسیده باشد
مویز دانه بیرون کرده و حلبه با زرده تخم مرغ بدهند و آماس سرفه اگر
باعثش هوازدگی باشد شبها زیاده می شود و آب از بینی می آید
علاج هفت عدد تخم مرغ را در سرکه تند بگذارند یک شبانه روز
تا پوست آن بسیار نرم و نازک شود پس در وقت گرسنگی
یکان یکان را بگلوی اسب افکنند و چون تخفیف یابد قدری
مویز دانه بیرون کنند و با رازیانه و عسل و روغن شیر تخته
معجون ساخته بدهند و اگر علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد
و اگر سبب سرفه حرارت باشد و در روز هوای گرم می شود علاج
سه رطل شیر و یک رطل شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر ممزوج نموده
نیم گرم کرده بحلقوش ریزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی مانند

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی
موسسه ۱۳۰۳

پر یا غیر آن که در علف بوده بگلویش چسپیده علامتش آن است
که مانند آدم پی در پی سرفه میکند علاج آنکه دهان اسب را گشوده
ملاحظه کنند اگر ممکن باشد بیرون آورند و الا چند روز برگ
نی و علف تازه بدهند که نافع است و گاه باشد که هوازدگی
باعث سرفه نشود و اما اندرون گلو اگر ورم کند چون خناق و گرفتگی
در سینه بهم رسد که قدرت بر شیهه نداشته باشد و این مرض را
سقاوه گویند اگر بزودی علاج نکنند هلاک شود و اکثر در زمستان
گرم سیری که به بلاد سردسیری آورند سبب آن یا هوای سرد
در وقت عرق حادث می شود علاج آنکه حوالی سینه را چرب کنند
تا ماده میل به بیرون کند و چون نرم شود نشتر زنند تا هر چرکی که
داشته باشد رفع شود پس داغ کرده مرهم گل و نمک کوفته پر کنند
و قسمی دیگر از هوازدگی می باشد که باعث خشکی و گرفتگی در گردن
و گوش و سینه می شود و سر بزمین نمیرسد و چشم بر هم نتوان زد و گوش

علاج اکثر

وچشم بسوی دم مایل دارد واین قسم را قیصر گویند علاج آنکه برپای
گوشش را چهار داغ کوچک کنند وبعضی پشت گوشش وسر دوش
ومیان دوش ومیان پشت وسر استخوان را با آهن گرم می زنند
ودر خانه گرم وتاریک می باید بست وسیر را در روغن جوشانیده
تمام سر وبدن بمالند وبنگ هندی وحلبه وزیره کرمانی وکافور از
هر یک دو دانگ وبلیله سیاه پنج درم کوفته با موم گداخته بیامیزند
وبخوردش دهند وچند روز بعوض علف زردک را ریزه کرده
بر روی زمین ریزند تا گردن را بلند کرده بخورد وگاه باشد که در
وقت عرق آب دهند باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم
وگوشش بحال خود باقی باشند اما چون پی او را بگیرند وبعد از
لحظه رها کنند نفس تند زنند وپرهای بینی بلرزد واعضا خشک
شده گردیدن بجانب راست وچپ دشوار باشد علاج دو رگ (علاج)
که میان دو ران است بکشایند ونیز دو رگ میان دو دست بر

بر بالای زانو است بکشایند واز چهار رگ مقدار دو رطل خون بگیرد
وبشکل گوسفند در آب حل کرده بجوشانند وبتمام اعضا بمالند وچهار
رطل پیاز را کوفته قدری آب بران پاشند پس بفشرند وفشره
انرا بحلقش ریزند وجو لفف عادت بدهند واگر این حالت
(علامتش) خوردن بسیار یا بیوقت بهم رسد علامتش آن است که دست
وسنگین شود واگر حرکت فرمایند پا سکندری خورد وبی
(علاج) اختیار بر زمین افتد وآب از چشمش آید علاج دو رگ که
میان سینه است بکشایند ودو رطل خون بگیرند وچهار رطل فشرهٔ
پیاز را با یک رطل روغن آمیخته بحلقش ریزند وآب سرد بر تمام بدن
بپاشند وچند روز از جو باز گرفته علف سبز بدهند واگر درین
حالت چنان باشد که هر چهار دست وپای خم شود وبزحمت سرسم
را بر زمین رساند وقدرت بر حرکت نداشته باشد وسرگین
فکندن ناله کنند واین بدترین امراض است علاج آن است

که پره های پسنی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید بعد
ازان سمهای چهار دست و پا را تراشند تا حدی که خون ظاهر
شود و چند عدد آجر گرم کرده شیر تازه و سرکهٔ کهنه بران آجر ها
بریزند و در حوقهٔ پیچیده بر بدن اسب گذارند و شیر و سرکه
بر زمین که باتش گرم شده باشند و اسب را چادر کرده بر آن
زمین بدارند تا بخار بمیان سم رود و باعث حل ماده پا و دست
شود و این عمل را مکرر کنند تا سه روز و بعد ازان از رگی که
بالای سم اسب است یک رطل خون بگیرند پس دست تا میان
خاکستر گرم گذارند تا خون بایستد آن گاه زاج و مازو با قطران
آمیخته نیم گرم بر سمها بندند و هر روز آن را تازه کنند تا
وقتی که حرکت منقطع شود آن مدت بعوض جو علف تازه
بدهند **باب سیم** در معالجهٔ قولنج و سایر بادها اکثر امراض ازین مقوله باب سیم
باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی روده حادث می شود یا که

خوردن خاک

خوردن خاک باعث باشد **علامتش** آن است که بسیار بخوابد
و غلطد و نفس تند زند و ناله کند **علاج** آنکه توبری که بر گردن
و کمر افکنند و ساعت بساعت تنگ بکشند که نفس به دشواری
زند و پیوسته حرکت دهند و خار بزیر دم و شکم زنند تا بجهد
و لگد اندازد تا بوسیلهٔ عرق آن ماده دفع شود و مقعد را چرب
کرده پیاز یا سیر یا صابون یا چیز دیگر که تندی داشته باشد
و بعد ازان نی یا چوب سوراخ کرده بر مقعدش گذارند که
اگر نفخی کرده باشد زایل گردد و اگر آن خشکی باعث حبس
سرگین شده باشد دست چرب باندرون مقعد کرده بیرون آورند
و اگر میسر نشود آب رازیانه و شیر و عسل نیم گرم بحلقش
ریزند و با شراب و روغن و عسل نیم گرم حقنه کنند و شکم را
بروغن و زهرهٔ گاو چرب سازند و در شیاف تخم بیدون را اصلاح
کرده و در سوراخ پسنی بانی بدهند و اگر باب گرم حقنه کنند

نیز نافع است علاج دیگر نیم رطل هلیله زرد با نصف آن مویز و قدری
بیخ کهنک در ده رطل آب جوشانیده صاف نموده بخوردش
دهند تا حقنه کنند و اگر با علامات سابق شکم بر آمده باشد
و پیوسته نظر بر پهلوی خود کند سه رطل شراب کهنه و یک رطل
پیه گوسفند و دو رطل آرد جو و یکمثقال حلتیت در پنج رطل آب جوشانیده
و صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال زهره گاو را در یک رطل آب
گشنیز حل کرده بحلقش ریزند و یکروز علف علاج دیگر مویز و انجیر
دانه بیرون کرده با بادیان و سپندان مجموع را با عسل کوفته معجون
نمایند و بخوردش دهند و اگر سه جوک بچه نیز در حل کنند نفع دارد
و اگر با این علامات خود بخود بی آنکه حرکت دهند تمام بدن عرق
باشد دو رطل بول آدمی و یکرطل آب کاسه و نیم رطل آب خیار
مجموع را در ظرفی کرده یک رطل پیاز در آن افکنند و تخم
رازیانه و حلتیت از هر یک دو مثقال اضافه نمایند آن گاه بقوام

آورند اند

آورند و صاف کنند بحلقش ریزند و بعد از ساعتی دو رگ
که در میان پاهای اسب است بگشایند و با نمک و آب نیم گرم
حقنه کنند دو دست و پا و زیر شکم با چوب کنند و اگر با علامات
قولنج از چشم رطبی آب و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد پنج جای
بن گوش را داغ کوچک بکنند و رگ زیر زبان را با نشتر بگشایند و نیم
رطل حبة الخضرا را کوفته با یک رطل روغن آمیخته بحلقش ریزند علاج
دیگر آنکه بادیان رومی و شکر سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد آمیخته بخوردش
دهند و گاهی از قولنج از هواهای بسیار سرد بهم میرسد علامتش آنکه
آن است که کشاله ران او بسیار سرد شود و موهای بدن راست
می ایستد و آب از چشم می آید علاج آنکه بیست مثقال قسط سفید
را با بیست دانه انجیر کوفته در روغن زیت بجوشانند و بر تمام بدن
بمالند و اگر به قولنج حب البول باشد علامتش آن است
که هر دو پارا بگشاید بهیأتی که در بول کردن متعارف است

وبسیار عرق میکند وبی اشد وبیچرد علاج بیل را بشک خالص 105
آلوده نمایند وبسوراخ دکر بدوانند ودست را آلوده کرده از سر دوش
تا کفل بمالند واکر ماده یان چنین شود دست را چرب کرده بشک
ومشک آلوده سازند واندرون فرجش کنند ودر اسب نر
نیز دست چرب باندرون مقعد کردن نفع دارد چه اکر مثانه از
وضع خود کردیده باشد درست می شود واکر بول اسب قطره قطره
آید بجای آب شیر وروغن بدهند ودر اکثر این امراض از آب
وجو پرهیز فرمایند وبعد از تشنکی وکرسنکی تمام آب نیم بدهند
وجو کمتر از عادت وبهتر آن است که نصف قدر عادت کندم
را جوشانیده بعوض جو بدهند وهر روز قدری از ان کم کرده وشلی
آن جو بیفزایند تا وقتی که بقدر عادت رسد وبهترین معالجات
درعموم امراض خصوص رنجهای باطنی آن است که بدعا وتصدق
متوسل شوند چنانچه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن طاوس

علوی

علوی قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده که 106
شخصی این دعا را بر اسب مرده خواند بفضل الهی آن اسب باز زنده
شد ودعا اینست اقسمت علیک ایتها العلة بعزة عزة الله وبعظمة عظمة الله
وبجلال جلال الله وبقدرة قدرة الله وبسلطان سلطان الله
وبلا اله الا الله وبما جری به القلم من عند الله وبما حول ولا قوة
الا بالله الا انصرفت باب چهارم در معالجه سایر امراض باطنی اکر
زحمتی بنفسش رسیده باشد علامتش آن است که در سینه چنان
کرفتکی بهم رسد که چون در آخور باز کنند راه رفتن دشوار باشد
ودست وپای بهم آید وچون چند قدم براننده آن حالت برطرف
شود اما بلکه علاج آنکه خون بکیرند ونمک بکوشت خوک پاشیده بر
آتش نهند تا جوش آورد آن کاه بسینه اسب بمالند ودر آب
عمیق افکنند تا شنا کند وآفتاب کردن علامتش آن است
که سر فرو افکنده وتمام اعضاش کرده وچشم را خوابیده دارد

ودست و پا در رفتن مضطرب باشد و پسنی گاهی سرد و گاهی
گرم شود و علف کمتر خورد علاج آنکه نعل از چهار دست و پا گرفته نفط
و نمک بمالند و خون بگیرند و یکروز آب نه دهند آنگاه چهار رطل
مویز و پنج عدد خیار و نیم رطل کشنیز و نیم رطل شاه طره را در ده رطل
آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس صاف نموده بحلقش ریزند
و اگر خشکی بر اسب غالب گردد علامتش آن است که باریک و نزار
شود و پسنی خشک شود علاج یکشب خورش باز گیرند پس روغن
گاو و روغن کنجد از هر یک نیم و دو نیم رطل بگلویش ریزند و موی سر بز
را سوخته بسایند و با آرد خمیر کرده بخوردش دهند هر روز علف تازه
بدهند و اگر بی علت اشتهای اسب کم شود چنانچه علف نخورد
یا هر روز از قدر عادت چیزی کم کند دود کاغذ بر دماغش رسانند
و روغن بگلویش ریزند و با پیه خروس و شراب کهنه حقنه کنند
و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه مثقال حلتیت یک مثقال هلیله زرد

وسپندان

وسپندان سرخ و زیره کرمانی و نانخواه و سقز از هر یک دو مثقال
مجموع را کوفته با شراب جوشانند صاف نموده بحلقش بریزند
و این را سه روز بکار برند و اگر اسپی کرم در شکم داشته باشد
علامتش آن است که پوست بر بدنش خشک و موها راست
شود و گردن مالد و علف بسیار خورد و اما فایده آن ظاهر نشود
علاج آن بود که یک رطل خرما و یک مثقال صبر را در شراب جوشانند
و صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند و بگلویش ریزند و یک
رطل هلیله و نیم رطل سپندان با جو یا گندم در شراب جوشیده
باشد سه روز بدهند علاج دیگر یک رطل مویز سیاه را دانه بیرون آورند
و یک رطل حلبه را با آب گرم شسته خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان
و گشنیز خشک و نانخواه و خردل سیاه از هر یک پنج مثقال
مجموع را کوفته با دو رطل آرد جو خمیر کرده بخوردش دهند
و در وقت تشنگی آبی که گلها کرسنه در آن پخته و مصفا شده باشد

سرد کرده بحلقش ریزند و از هوای بسیار گرم مزاج ضعیف شده
باشد آرد جو ریوند چینی را با دوغ بیامیزند و بران حقنه کنند
و قدری کافور در گلاب حل کرده بدماغش زنند و سه روز تسکین
حرارت می کند اما اگر ریوند خراسانی باشد دو مثقال باید داد
و ریوند از این زیاده باب نمیتوان داد اسپی که کره یا پیر باشد
اصلا نباید داد که باعث فلج می شود و این از غرایب مسائل طبی
است که ریوند در مزاج انسان باعث حرارت و در مزاج اسب
علت برودت است و اگر سردی هوا باعث ناتوانی ها
شده باشد در جای گرم بندند و یکدو روز عسل نیم گرم کرده
با آب رازیانه بحلقش ریزند و جو برشته بدهند یا علف
سبز **علاج دیگر** یکدست اسفناج در روغن جوشانیده صاف
نموده بحلقش ریزند و حزبق سعد و نوشادر از هر یک [illegible] مثقال
با پنج مثقال شکر معجون کرده هفت حصه کنند و هر روز قسمتی

علاج دیگر

بخوردش

بخوردش و اگر باعث ضعیف بودن دندان یا بلندی بعضی
دندانها باشد که بدان سبب علف و جو را خوب نخاید و بهضم نشده
از معده گذرد **علاج** وی آن است که دندانها را بکشند و بعد
از کشتن روغن زرد بمالند و چند روز از آب سرد احتراز نمایند
و اگر اسپی علف آلوده ببول گربه خورده باشد **علامتش** آن است
که رنجور می شود خصوص وقتی که آن گربه مار یا بعضی از حشرات
خورده باشد و علامتش آن است که زبان زرد و دست پایش
مضطرب میگردد و به در رفتار می افتد **علاج** دو رگ شقیقه را
بکشایند چون مایل بزردی ظاهر می شود آن مقدار بگیرند که
رنگ خون سرخ بشود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده
بحلقش ریزند و اگر آن رگها ظاهر نباشد سر اسب را بزیر آورده
بدستش بندند که باعث ظهور آن رگها میگردد و دیگر امراض باطنی
که در ظاهر علامات دارد هر یک در موضع خود مذکور می شود

علاج

علامتش

علاج

باب پنجم در معالجهٔ اورام اما ورم سر و چشم اکثر از خوردن خمر
زهره یا علف دیگر که در مزاج است سمیت دارد حاصل می شود
علاجش آن است که از هر دو رگ شقیقه یک رطل خون بگیرند
و کافور را در گلاب حل کرده بدماغش زنند و یخ و نمک را
در شراب جوشانند بحلقش ریزند و آبی که تمر هندی دران جوشیده
باشد سرد کرده بدهند و اگر اندرون حلق ورم کرده باشد آرد جو را
با آب سماق یا سرکه یا نار دانهٔ ترش خمیر کرده بعوض جو
بدهند اما ورم دوش و پشت که اکثر سواری یا هوای سرد
در وقت عرق حاصل می شود علاجش آن است که اول
نمک و سیاه دانه را کوفته با روغن مالند و پارچهٔ خیک
پنیر را بروغن آلوده کرده یک شبانه روز بر آن موضع بندند
و اگر بر طرف نشود حلتیت و لبان و اشق و مرمکی کوفته
با سیر پس مرهم ساخته مکرر بندند و در وقت بستن و گشودن

باب پنجم
علاجش

بآب نرم کرده اند تا وقتی که ورم زایل شود یا بگشاید هر چرکی که
داشته باشد بفشرند و زنگار سوده بپاشند و همان مرهم را بر
بالای زنگار ببندند چند روز تا وقتی که چرک تمام شود و اگر بعوض
آن قطران و صبر را صلایه کرده با روغن مالند یا خاکستر را با بول
الاغ ممزوج کرده مالند نیز نفع دارد و اگر زیر دست نزدیک سر
تنک باشد بقدر لیموئی ورم کند بشکافند و هر چرک و خونی
که داشته باشد بفشرند و تنک را با برگ گل خطمی کوفته آن زخم
را پر کنند و در دوش را بشکل دایرهٔ داغ کنند و اما ورم
خصیه علاجش آنست که در میان آب عمیق رو به بالا برانند و زیره و باقلای
خشک را کوفته با مویز دانه بیرون کرده و عسل و روغن زرد و روغن زیت
معجون کرده بر آنها مالند و در ورم ذکر پیه مرغ را در روغن زرد جوشانیده
مکرر بمالند اما استسقا علاجش آنکه شکم و اعضا آماس کند چون
انگشت بر آن آماس گذاشته زور کنند فرو رود علاج آنکه

علاج آنکه

در آفتاب گرم بندند و جلهای متعدد بپوشانند چنانکه سرد یا عرق
کند پس زیر ناف را مقدار دو انگشت سوراخی باید کرد بقدری که
فتیله کنجایش در اشته باشد تا زرداپی که زیر پوست جمع شده
بیرون آید و بعد از آن حرکت دهند که همه ماده جمع شود آن گاه
نفط سفید بر موضع زخم بمالند و در آن ایام بعوض علف برک ترب
و برک کرفس بدهند و اما ورم زانو علاج حبش آن است که دنبه
و حنا را کوفته بران موضع بندند و اگر ورم بسیار سخت باشد قدری
حلبه نیز داخل کنند و بعد از سه روز که ورم نرم شده باشد با نیشتر
شکافته هر چرک و خونی که داشته باشد بیفشرند و اگر با این
دارو ها نرم نشد پیاز نرکس را کوفته به بندند و اگر بهیچ وسیله
نرم نگردد داغ کنند و اگر محل رستن موی بالای سم ورم کند
و چیزی مانند آب بیرون آید و این اکثر بر اسبانی که در زمین
های نمناک و پر آب و علف بسر برند بهم میرسد علاج حبش آنست

کمر را

علاج حبش

علاج حبش آنست

که زاج و مازو را کوفته با قطران که داخته باشند بیامیزند و در تمام سم بمالند
و خاک پاره بشکل سفوه بر سم بندند و اگر عضوی از اعضا اسب کزیدن
مار یا حشرات ورم کند سیر را کوفته با سرکه یا آب لیمو بمالند
و روغن بید یا نفش بریزند و یکرطل خون بگیرند پس اگر آن ورم
در حوالی سر باشد رگهای شقیقه را و اگر در موضع دیگر باشد رگی که
در آن حوالی باشد بکشایند و سیر و سرکه و خاک باران دیده بر
تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب کرهی بهم رسد چون غدهٔ
سخت و این اکثر اوقات در پس دست می باشد علاج حبس آنست
که مکرر بمالند و باندازهٔ آن قدری سرب را پهن کرده بر انجا بندند
تا نرم شود و اگر باینها معالجه نشود یک حصه پیاز پیاز نرکس را و یک
حصه گوهان شتر را بکوبند و مرهم سازند پس حلقهٔ از آهن
که دور آن مهره را بگیرد و بر آنجا گذاشته آن مرهم را در میان آن
حلقه بر سر آن مهره بندند تا وقتی که نرم شود آن گاه شکافته و

علاج حبس آنست

و نشتر زنند و نمک پر کنند **باب ششم** در معالجات جراحات اما
اما سر دوش البته قابل علاج نیست و اگر بسعی تمام علاج کنند
باندک سواری عود می کند **و طریق معالجه آنست** که پایین زخم را با نشتر
زنند که ماده بآن طرف میل کند و مرهم بر بالای زخم نهند و اگر
کهنه شده باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم را فرو گیرد
و داروهایی که گوشت نو برویاند استعمال کنند **و اما سایر**
زخمها اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد برگ ترنجۀ خشک
و زنگار را صلایه کرده با روغن مرهم سازند و بر زخم گذارند یک
شبانه روز که گوشت مرده را زایل میگرداند و اگر سرگین
اسب را خشک کرده بسوزانند و با روغن آمیخته بر زخم بندند نیز
نفع دارد و اگر با اینها زایل نشود تخم بزرک و مغز پنبه دانه را کوفته
بندند **علاج دیگر** چوب بید تر و پوست خرزهره را بسوزانند و خاکستر
آن را با آب نمک بر زخم بمالند اما از نصف روز بیشتر نگذارند

باب ششم
در علاج جراحات
دوا سایر زخمها
علاج دیگر

که استخوان را نیز میخورد و اگر کرم در زخم بهم رسیده باشد
اول بآب گندنا بشویند بعد از آن آهک آب ندیده و زاج را
صلایه کرده بپاشند و چون کرم و گوشت فاسد در اطراف زخم
نماند و غرض رستن گوشت تازه و ازاله زخم باشد پوست
هلیله و پوست انار شیرین و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته
با سفیدی تخم مرغ بیامیزند و یک شبانه روز بر آن موضع بندند بعد
از آن گشوده بنمک و آب گرم بشویند و با دنبه و روغن شیرخشت
چرب کنند و چون زخم میل بخشکی کند تیر موم و کندر را
در سرکه کهنه بپزند و بدستور مرهم بگذارند **دوا زخمی** که از گزیدن
سباع حاصل شود بهترین **علاجها آنست** که هر روز چند مرتبه
با آب سرد بشویند و حلتیت را در روغن زیت جوشانیده بمالند
و در خصوص زخم پلنگ شکم ضفدع را بشکافند و بران زخم بندند
و اگر بسبب افتادن از جایی یا صدمۀ عضوی زخم شده باشد

دوا زخم
علاج جراحات

سنگ مقناطیس را با آب بسایند و مکرر بر آن موضع بمالند
و با دنبه چرب نمایند و در زخم تیر و شمشیر کرم سرخی که در
زمین میباشد خشک کرده صلایه کنند و بر آن موضع
بپاشند و فراوندرا صلایه کرده با عسل بپزند و بمالند
و هر گونه زخمی را از هوای سرد و بوی خوش پرهیز باید
فرمود و دود چوب گز با پوست خشخاش یا سرگین باید
رسانید و اگر پیکانی یا استخوانی در میان گوشت مانده
باشد پنبه را با آب کاسه تر کرده مکرر بر آن موضع گذارند و دهن
زخم را با پنبه حرس چرب کنند و بعد از بیرون آوردن
جای انرا بزرده تخم مرغ و نمک پر کنند و در جذب آلات
حدیدی مقناطیس کمال تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام
موضعش مو بر نیاورد تراشه سم اسب سیاه را بسوزانند
و صلایه کرده با روغن زیت بران موضع بمالند و اگر جای از بدن

~~که زاج و مازو را کوفته با قطران گداخته بیامیزند و بر تمام سم بمالند و چنگ~~
اسب پی پای اسب ظاهری زخم شود و خون آید بادت گاو را با گل
خطمی آلوده بمالند اما این کوفت را هر چند علاج نکنند بهتر
است از این جهت که باعث دفع اخلاط فاسده و حفظ از سایر
امراض است و اما ترکیدن سم که آنرا اشقاق گویند علاجش
آن است که آن شکافها را با آهک و نفت پر کنند و دنبه و
قطران را گداخته جوشان بریزند و روغن بادام تلخ بمالند و مکرر
سواری کنند علاج دیگر یکدو روز جو ندهند و شکر و خشخاش
و روغن با هم آمیخته بحلقش ریزند و چون شروع در جو دادن کنند
مقداری از عادت کم کرده بعوض آن گشنیز اضافه نموده و سپس
در کرباس پیچیده بر ساق بندند که از آن جا قطره قطره بسم می آمده
باشد و صبر و کندر و زاج و پوست انار و مغز بادام تلخ را صلایه
کرده با شیره عنب الثعلب و روغن آمیخته نم گرم چند روز بپای

علاج جش

علاج دیگر

بر سم رخور و کمان مالند و مردار سنگ سوده را با روغن گل
مالیده نیز نفع بود و اگر سم از پی نعل سوده باشد قطران و نفت
سفید را جوشانیده بر میان سم ریزند و آرد گندم را با پنبه کوفته
و آب کنند تا خمیر کرده سه روز ببندند و در زیر پای سرگین
خشک ریزند **باب هفتم** در معالجهٔ جوشش و خارش و لکه **داءالخنازیر** باب هفتم / داءالخنازیر
دانه است بقدر نخود یا بزرگتر که در گردن است بهم میرسد
اگر بروزی علاج نکنند تمام بدن را فرو میگیرد و باعث هلاک
می شود و اکثر این مرض از خوردن سوس مار کوچک در میان
علف حاصل می شود **علاجش** آن است که آن موضع را با تیغ علاجش
بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و زخم را با برگ کوکنار
کوفته پر کنند و اگر در زیر دم چنین دانه بهم رسد و این اکثر
در اسبان سفید می باشد **علاجش آن است** که آن موضع را بشکافند علاجش آن است
و آن دانه را بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر مالند **داءالمایر** داءالمایر

جوششها که تمام بدن را گرفته باشد **علاج** آن است که بقدر یک رطل
خون بگیرند و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن
مالند و اگر حوالی سفید جوشش تمام بدن زرد باشد نمک را با روغن
گاو آمیخته مالند و اگر جوششها گشاده باشد و آب درد متعفن
بیرون آید زنگار و نوشادر و نمک و قلیاب را صلایه کرده بپاشند
و صبر و زرنیخ و گل ارمنی از هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته و
بخوردش دهند و نیم درم گوگرد فارسی و مثل آن نمک در
یک رطل روغن کنجد حل کرده بر بدن مالند و آب صابون و نمک
و نارنج بشویند و اگر جوشش مایل بزردی بر ساق و خوردگان دست
و پا حاصل شود و این نیز قسمی از شقاق است **علاجش آن است** علاجش آن است
که اول قدری خاکستر در آب گرم ریخته با آن آب دست
و پای اسب را بشویند و هر روز ده مرتبه مرهمی از زنگار و روغن
زیت و موم مالند و دیگر که بشویند و نگذارند که دست و پای را بر آب

گذارد و یک مثقال ریوند را در دوغ که بایخ سرد کرده باشند
بگلویش ریخته علاج دیگر مردار سنگ و انزروت را صلایه علاج دیگر
کرده با روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر خصیه دانهای جوشش
ظاهر شود مایل بسفیدی آن دانها را بموی دم اسب ببندند
و ده روز بگذارند آنگاه انزروت و جوز بوا بر روی آتش
گذاشته و در زیر آن بدارند که دودش بانها رسد و شیر
و شکر و روغن زیت باهم آمیخته بگلوی اسب ریزند و هر قسمی
از اقسام جوشش که بگلوی افتاده چون دانهای ریزه چرکی از آن
ظاهر باشد علاجش آن است که زرنیخ سرخ و زیبق از هر علاجش
یک دو درم و اهک نشسته چهل درم صلایه کرده و در سرکه تند
سه چهار مرتبه بخیسانند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت سرکه بربالای
دارو ها ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده بار دیگر
صلایه کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده قدری از آن بپاشند

واگر مغز

واگر مغز پنبه دانه را صلایه کرده بر آنجا بپاشند نیز نافع است
و هر اسبی که کر شود علاجش آن است که خود را بسیار علاج کر
میخارد و مویش میریزد علاج آنکه خون بگیرد و علف تازه بدهند
و قیر و خاکستر بر موضع خارش بمالند آن مقدار که زخم شود
پس سیاه دانه و نمک و اشنان را کوفته با روغن زیت
بمالند علاج دیگر سپندان و نمک و گوگرد فارسی را صلایه کرده با روغن علاج دیگر
و شیر بمالند علاج دیگر زنگار سوده با مغز سر گوسفند و هر یک از این علاج دیگر
دواها را مالیده باشند و در وقت شستن با آب صابون بشویند
واگر این مرض کهنه شده باشد بدن را در آفتاب بسوزانند [illegible]
را با آب آمیخته در وقت تشنگی بخوردش دهند و بدن را
با آب صابون بشویند و دواهای سابق را استعمال کنند
واگر موی ساق اسب بریزد این نیز از اقسام شقاق است بعد از آنکه
مکرر با صابون شسته باشند مغز ساق گاو و مغز ساق الاغ

وروغن کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم
چند روز بمالند و اگر این دواها یافت نشود و اگر برگرد لب
یا چشم یا سایر اعضا لکه های سفیدی بهم رسد خوک را بکشند
و با آلات اندرون در کوزه کرده سر کوزه را بگل بگیرند
و در تنور گرم گذارند تا بسوزد و آنگاه خاکستر اورا با روغن
که از بریان کردن بره چکیده باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند
و سیاه تخمه را اگر کشته با روغن زیت مالیدن نیز نفع دارد

باب ششم در معالجه تتمه امراض دست و پا اما لنگیدن پا
سببش آن باشد که از جا افتاده یا در اثنای رفتن دست
و پا لیوراخی رفته و در بیرون آوردن رگی از جای خود گردیده
باید که از ساق یا دوش و کفل دست بهمه جا بمالند تا معلوم
شود که کجا درد میکند پس آن موضع را اول روغن نیم گرم
که پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر در آن جوشیده باشد

چرب کنند و اگر بآن زایل نشود زفت و موم گداخته
باکرباسی بر آن موضع ببندند و چند روز بگذارند و اگر با اینها برطرف
نشود بشکل سکه داغ کنند و اگر ماده بعصب حوالی خوردگان
ریخته و آن موضع ورم کرده باشد و اکثر از رنج و تعب بسیاری
حاصل می شود **علاجش آنست** که نمک را در آب حل کرده چند روز
بپا می بمالند بعد از آن تراشه چرم را با سریش خمیر کرده یکدو روز
دیگر به بندند بعد از آن بآب نرم کرده بکشایند و اگر ورم هنوز
باقی باشد آنچه خشک را در سرکه خیسانیده چند روز دیگر به بندند
و اگر باین تدبیرها زایل نشود رگی که بطرف بیرون خوردگان
است بگشایند چنانچه نیشتر از رگ بگذرد و پی را ضایع نکند
پس ران رب مال آهسته آهسته حرکت فرمایند که تا هر ماده
که در آن جا جمع شده برفع شود بعد از آن چند عدد مکس سگ را
در قطره آب و روغن بجوسانند و بکرباسی اندوده بر سه

روز بران موضع بندند و هر روز باب سرد بشویند و اگر ماده
باین طریق نشود آهن پاره را گرم کرده باندرون زخم فرستند
که بسبب حرارت جذب رطوبت کند و در آن ایام نگذارند
که دست و پا را بر دندان بخارد یا بر جائی بمالد که باعث زیادتی
جراحت میشود علاج دیگر همان موضع را داغ باید کرد چنانچه
بعصب نرسد و پوست ترکد و طریق داغ کردن آن است
که اول قطران بمالند پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند
آنقدر که قطران در جوش آید بعد از آنکه بجوش آید پیه خوک
و روغن را با نمک آمیخته چند روز بر روی داغ بندند و هر روز
باب سرد بشویند و چون اکثر اوقات این داغ را جهة نمود بشکل
پنجه قاز میکنند و از این جهة ترکان قاز ایاغی گویند و اکثر اوقات
این کوفت را در اوایل علاج نکنند این ماده روز بروز سخت
می شود تا آن زمان که شبیه باستخوان گردد اسب را بلنگاند

علاج دیگر

علاجش آنست

علاجش آنست که آن موضع را بشکافند چنانکه ازاری بعصب نرسد
و آن ماده را از میان عصب و استخوان خوردگان بیرون
آورند و آن شکاف را بنمک پر کنند و بکرباسی سخت
بندند و هر اسبی که سینه و رانش را داغ کنند از این کوفت
ایمن میباشد از این جهة که راه ریختن ماده بسبب داغ مسدود شده
و اگر دست و پای اسب از ایستادن ورم کرده باشد از پاشنه
خون بگیرند و سبوس را با سیر جوشانیده بر آن موضع بندند
و اگر باعث لنگیدن اسب عرق النسا باشد و آن رگیست
در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهری باشد و چون
فربه شوند آن رگ مخفی میگردد و موضعش چون شکاف میان
دو گوشت که بهم پیوسته باشد می نماید علاجش آن است
که هرگاه دست بران رگ گذارند اسب بی تاب می شود
علاجش آنکه دو جای ران را که محاذی آن رگ باشد و پایین

علاجش آنست

علاجش

علاج آنکه

و ماپین بقدر دو انگشت بود داغ کنند و از میان آن دو موضع
خون بقدر یک رطل انگاه با کرباسی محکم بندند تا خون باستد
و اگر سم اسب آورده باشد **علامتش آن است** که از درد بر زمین نتوان
گذاشت چون دست بر آنجا گذارند گرمی محسوس می شود و این
اکثر از بستن در جای نمناک حاصل می شود **علاجش آنکه**
که نعل را باز کنند و سرکه تند بر نیزند و بتراشند تا وقتی
که چرک آید پس سیر کوفته و سبوس و آرد جو را در روغن زرد
بجوشانند و با کرباسی سه چهار مرتبه بر اصل سم بندند و ریختن
نفت نیز کمال منفعت دارد **باب پنجم** در معالجات متفرقه
اگر در بدن اسب شپش بهم رسد شب یا فی را سوده با روغن زیت
ریخته بمالند و در آفتاب گرم بدارند آنقدر زمان که عرق کند
آن گاه با آب گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه
و کنده شود چون بکشند بخش سفید باشد **علاجش آن است**

علاج حبس الادرار
علاج حبس الادرار
باب پنجم
علاج حبس الادرار

که بعد از کشیدن

که بعد از کشیدن صبر و نمک و زهره گاو را با روغن زیت آمیخته
بر موضعش بمالند و اگر سم اسب کوچک باشد و خواهند بزرگ شود
لعاب ریشه خطمی را جوشانیده بمالند و سیر کوفته را با پیه گداخته
یک شبانه روز ببندند و یک هفته هر روز دو نوبه را و قطران را گرم بمالند
و بر روی سرگین خشک داشته حرکت ندهند و اگر دگر اسب از
موضع خود بیرون آمده و آویخته باشد با نمک و سرکه مکرر بشویند
و روغن گاو بمالند و اگر باد یا آبستن باشد نشود انگشت باندرون فرو
ملاحظه نمایند اگر دو گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ بوده باشد
آنها را ببرند آنگاه دست را چرب کرده باندرون کنند چنانچه تا بچه
دان برسد و هر گوشتی که در آنجا بوده باشد بیرون آورند و مکرر آب
بر آن موضع بریزند و آن اندرون را بشویند تا وقتی که هیچ گونه کثافتی
باقی نماند پس کیسه کوچک را که بر گوشت آن رشته دراز ی باشد
پر از پشم کنند و باید که کیسه آن مقدار باشد که بعد از آغشتن بپشم

بقدر لیموئی شود آن گاه یک جو مشک و یک جو کافور و یکدانگ
زعفران و هفت دانه فلفل صلایه کرده با پنج مثقال عسل و ده
مثقال گلاب ممزوج کنند و آن کیسه را در شراب بخیسانند
چنانکه هر قدر ممکن باشد جذب نماید پس در میان بچه دان
بگذارند و سر رشته را در بیرون بردم اسب یا جائی دیگر محکم بندند
که با بیرون کشیده نشود و بعد از آنکه کیسه را از شب تا صباح
یا از صبح تا شام در آنجا بوده باشد اسب نر را حاضر آن گاه
سر آن رشته را بدست گرفته آن کیسه را بقوت و سرعت
بیرون آورند و همان ساعت اسب نر را بکشند که این عمل
باعث آن میشود که فرج مادیان حرارت و خشکی بهم رساند
نطفه را برغبت جذب نماید و صورت بندد و باید که آن رشته
بقدری محکم باشد که در کشیدن گسیخته نشود و اگر اسب
نر را شهوت غالب باشد بدان سبب سرکشی و حرکات

وآوازهای

وآوازهای ناخوش کند عدس و سداب سبز را در آب
جوشانیده صاف نموده و یک جو کافور اضافه نمایند و با شکر
بقوام آورده با آب گرم حل کرده بحلقش ریزند و از جمله ادویه
که قطع شهوت او میکند شاهدانه و گشنیز و برگ نی و انار
ترش و شبت و زیره و شونیز و حرفه هر یک را بطریقی که مناسب
باشد بدهند و اگر اینها زایل نشود وخصی کنند و بهترین طرق خصی
کردن آن است که بر زمین نرم خوابانند و دست و پایش را
محکم بندند و هر دو بیضه را بدست گرفته پوست بیرونش را با تیغ تیز
بشکافند و بیضه را بیرون آورند و بعد از آن آن موضع را بنمک
پر کنند و آهسته آهسته پی آنکه کسی سوار شود حرکت فرمایند
و بعد از آن که دو سه روز که بسته باشد باز بهمان طریق حرکت
روز دیگر که خون زخم ایستاده باشد بمرهم علاج کنند و دو سه
روز از آب پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاده شود کمتر از عادت

بدهند و چون زخم به شود سوار کوچک سبک بر آن نشسته
با آهستگی برانند و بعضی گفته اند تا چهل روز سوار سنگین بر آن
ننشینند و تا چهار ماه ندوانند و بهترین اوقات ایام
اعتدال هوا است و اگر وقت دیگر ضرور شود از سرما و گرما
پرهیز فرمایند و در این کمال احتیاط نمایند خاتمه در بیان
مجملی از اسبان پادشاهی و ذکر تقویمات قبل از این دو
در مقدمه تقریب تحصیل زاد الراکب و تفصیل آن مراتب رقم
زده کلک بیان شد و پیشینیان که در این فن تألیفها نموده
اند در شرح نتاج زاد الراکب و شعب مختلفه آن کمیت خامه
را بهر سو دوانیده و گوناگون سخنها نگاشته اند همانا در
ازمنه سابقه که عالم هنوز پیرایه معموری نگرفته بود اگر بر سبیل
ندرت در قبیله از قبایل عرب یکه اسبی یافت می شده هر
طرف از اوصاف و شمایلش در دستها نغمه ها می پرداخته اند

و بسا که بی پروای امانت در آن روایت گونه اختلاف بر چهره آن
سخنان می کشیده الحمد لله تعالی و تقدس امروز از آراستگیها بدرجه
علیا رسیده و همت ها اوجی بلند گرفته عقول را و اوهام را در آرایش
این قسم امور نیست آن روز خیل اسبان حضرت سلیمان را علی
نبینا و علیه السلام بکثرت می ستوده که بهر از قصه فوت نماز
مرا از یکصد رأس اسب بوده امروز در جمیع اسبان پادشاهی
بهر از آنکه عشرات الوف رمات الوف بخرج رفته باشد هنوز
بقایای در اطراف عالم منتشر است بازی بنا بر پیری پیش روان
لازم شد که از اسبهای سرکار خاصه شریفه که هر یک چون مرغ نامه
بر لب بابنه خویش را با زاد الراکب بر بال پرواز دارد مجملی بر
کمند تحریر آید از آن جمله مادیان کامل دعیره که در حال مناسب
از ممالک محروسه بضبط ایلچی خان و سرکردگی امیر آخور باشی صحرا
مقررات نسخه عرض بوت ایل از قرار نوشته کتاب تصدیق

مستوفی دفتر در باب التحادیل بهادر وضع آنچه بانعام داده
شده پنج ده هزار و هفت صد و هفت یک رش و آنچه از ابتدای
یونت ایل تا انتهای سیچقان ایل بوقوف امیر آخور باشی جلو و تصدیق
سرکردگان هر طایفه از عساکر تفنگچیان و غلامان و تفنگ چیان
و توپ چیان و ایشک آقاسیان و یساولان و قورچیان و عمله
بیوتات و ارباب قلم و سایر عساکر منصوره و ملازمان از مقربان
و آقایان و اطبا و منجمان و شعرا و ندما و ارباب طرب سپرده
شده موافق تصدیق دفتر مذبور پنج و یکهزار و هشت صد و نود و هشت
راس و آنچه بالفعل که ایام اقامت است و احتمال سفر و حرکتی
کرد خواطر تامی کردد و در اصطبل خانه حاضر است از قرار نوشته
مشرف اصطبل بتاریخ شهر رجب المرجب هزار و هشت و هفت
هجری مطابق سال یکصد و هشت کیشاهی صفوی موافق تخاقوی
ایل ترکی ده هزار پانصد و پنجاه اشت رش و آنچه بجهت چاپاران و سرعان

داده اول

از کل طول و عرض ممالک محروسه ده بده و منزل بمنزل مهیا و آماده
مهیا شد و قیمت خرج آنها را از تحویل و زراعت و عمال محال داده
می شود و چون نسخهٔ متفقه از آن بدفترخانه همایون نمیرسد و هر چه
در هر محل مهیا شد و در تحت حساب عاملان محل در دفاتر متعدده مشخص
می شود زبان خامه از شمار آن عاجز است و همچنین تاجی که بعد از
عرض بهم رسیده تا حال که سال چهارم است محتمل که از اسب
بیشتر باشد چون هنوز نسخهٔ آن بدفترخانه نرسیده هر چه در آن
باب نوشته شود از آن جهت که اساس آن بر تحقیق است
خالی از زیاده و کم مناسب خامه راست خانه نخواهد بود و همچنین
آنچه در سنوات دیگر سپرده ملازمان منصوره شده چون بیش
از حوصله وهم و خیال است قلم از تحریر آن بعجز و قصور اعتراف
مینماید و چون شرح بعضی از آن سنجیدی نزد اولیان مذکور شد بیان
آن است که آیات و تقویمات و داعیه منقوله از ارباب بجمعیت

وطهارت صلوات الله علیهم مذکور شود تا آن را هم از اصابت
عین الکمال محفوظ باشند و هم این رساله شریفه مسعود التی محمود
العاقبه بانجام رسید لیکن بعضی از آنها که بجهة مطلق حفظ وارد
گشته و همه کس را در همه وقت مناسب نیست و در کتب مبسوطه
ادعیه بتفصیل مذکور شده و آنچه درباره اسب و سوار منقول است
در اینمقام مذکور شده از آنجمله شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن
طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده که بجهة حفظ
از جمیع آفات این دعا را بنویسند و بر گردن اسب ببندند دعا
اینست که بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ و اعیذ دابة فلان
بن فلان المعروف بکذا و کذا و سایر دوابه من الخیل من دهمها
شقرها و کمیتها و اغرها و محجلها و حضها و جمورها من المشش والدمش
والرغس والدغق والرهت والبرصة وخفقان الفؤاد ورعدة
الصفاق والرجس وبنغ الریش وبنغ الخیش والهران ذلك الان

ازانجمله

دعا اینست

ودفع الا

ووجع الجوف والربو فی الرئتین ومن الرتقة والقدحة
والعثار والحمرة فی الاماق ومن الجمرة والبهر وسایر الاعلال
فی البهائم وقعت عیون السوء عنها فی سایر جسومها وبشرها
ولحمها ودمها ومخها وعظمها وجلدها وجوفها وعروقها وعصبها
وشعرها وجیدها وبطنها وظهرها وظاهرها وباطنها بالاحاطة
الکبری وباسماء الله الحسنی وبکلماته العظمی من الامتناع
من الاکل والشرب والتعضض من الاکوار والقربان ومن جرح
الحدید ووجه واضرابا بالشول وحرق بالنار او کلب ومن وقع
نصال السهام واسنة الرماح ومن الفوادح والقوارع ومن ضربة
موهنة ووقعة محطمة وسقطة مرجحة وعثرة معرجة ووقعة
مولمة اعیذه وراکبه بما استعاذ به جبرئیل علیه السلام وبما عوذ
به النبی صلی الله علیه وآله البراق وبما عوذ به فرسه السحاب
وعوذ به علی علیه السلام فرسه لزاز وبما عوذ به شمعون الصفا فرسه

الطلاح وباعوذ به موسی الکلیم فرسه الذی عبره فی اثره البحر
عوذت هذا به الدابه وصاحبها وموضعها ومرعهاو سایر مالها
من الکرایع والروایع من اللامه والتامه والعین اللامه ومن
سایر السباع والهوام ومن اذیة دبلیة من الشهور والدهور
والبردة والغرق والحرق والوباء و بدار الشفا با العقد
العظیم وبالاسماء الالهیه العلیه من الجن والانس اجمعین
فی علاج السطره اگر اسب علف خورد و اثر آن بروی ظاهر
نشود علاج آن است که پیه خوک و پیه اسب بیاورند و بگدازند
و دو باشد آن شراب کهنه صافی و دو چندان آب بروی
کنند و بر آتش نهند تا بیکدیگر آمیخته شود آن گاه آب را
بدان حقنه کنند دیگر خون خوک بچه دو جزو شراب کهنه
بیکدیگر بیامیزند و در گلوی اسب ریزند نافع باشد دیگر اگر اسب
فربه علف نخورد زنجبیل و فانید از هر یکی ده درم حلتیت پاکیزه

فی علاج السطره

دیگر

دیگر

سه درم هلیله زرد پنج مثقال زیره ابهل تخم سپندان نانخواه
سعتر از هر یکی دو مثقال جمله را بکوبند و نیک خرد کنند پس
با یکدیگر بیامیزند و آنرا در شش رطل شراب کهنه صرف کنند
پس با یکدیگر بیامیزند یک شب تا بامداد آنگاه شراب را صافی
کنند و با چهار رطل بیامیزند و سه یک آن را در گلوی اسب ریزند
سه روز این عمل کنند فتور از وی زایل شود و در علف خوردن
قوی نشاط باشد اگر اسب جو بی اندازه بهمان طریق که خورده
است شراب با روغن زیت آمیخته در گلوی او ریزند و چهار
دست را چرب کنند و در میان آب در آرد برفق و هر سرگین
که بدست او رسد دور کند اگر آکت و حیتین اسب نیک
بزرگ شود بگیرند پیه گاو و سم و حصیه و در غب وران سیاه
باشد و بر میان پشت خط باشد بغایت سیاه و این نجابت
نیک باشد اسب گلگون که بسیاهی زند و چشم او سرخ بود

اگر اسب

اگر آکت

اسب گلگون

از چند گونه آفت خالی نبود و از گزیدن و لگد زدن و مانند آنها
اگر خواهی که بر اسب اعتمادی کنی و هنر او را بدانی بده قدم
دور ترش بدار و مقود بیدق بر سرون آن بزن اگر بجهد و ترنجی
کند نیک بود دیگر چون سوار باشی بر رکاب قوت کن و دست
بر سر خود و عطسه زن اگر از جای بجهد بغایت نیک بود و اگر نه
والله اعلم علتهای اسب سرفه کردن اسب علامت آن باشد که
رودها در گلو بیخ باشد و از خام باد نیز و آن اسب را افکنده باشد
و شکم آماسیده و از رفتن عاجز باشد و نتواند رفت دیگر
بگیرند بت خشک کرده و سوده و در آب سرد تر کنند و یک
ساعت گذاشته بوی دهند نیکو شود و اگر از سردی بود بگیرند
بیضه مرغ و یک شب در سرکه گذاشته ده عدد یک یک در گلوی
اسب اندازند هر روز بامداد پس از آب دادن خنام
علامت خنام آن باشد که چشمها پدیدار آید بر هر موضعی کرد

اگر

بر گرد چشمها آماس گیرد و زرد آب ره و روز بروز می آید
علاج بگیرند روغن گاو و با نمک بگدازند و بر آن آماس بمالند
و چشمه خنام را آهک در کنند ایضا زنگار و نوشادر و اشقار
با هم بپزد و بعد از سودن بر پنبه پاره طلا کنند و بر چشمهای
خنام بندد نیکو شود و بداغ کار کند دیگر قصر زدن اسب علامت
آن باشد که اسب سر بر زمین نرسد و چشم را بر هم نتوان نهاد
و هر جای بنگرد آب از چشمش میرود علاجها بن گوش
اسب را داغ کنند و اگر گرد بر گرد او را داغ کنند بهتر باشد و او را
در خانه تاریک دیگر پنج مثقال هلیله سیاه و دو درم نمک
کافور و دو درم زیره و قدری موم سفید بگدازند و این همه را بگلوی
او فرو کنند به شود ناسور اسب علامت آن بود که بزیر خایه
اسب باشد از آن سبب همیشه لاغر بود و در زمین نه بر
مراد خداوند خود دود علاجها جوز باوا و انزروت و…

تب گرفتن

علاجها

قولنج

علاجها

کند بواسیرش بیفتد بعد از آن یکمن روغن گل و دو من روغن
زیت باهم بیامیزد و بگلوی اسب فرو ریزد نیکو شود تب
گرفتن اسب را علامت آن باشد که سر فرو افکنده بود
و گوش ها فرو انداخته و اندامهاست شده و دم بدشواری
تواند جنبانید و بینی فراخ شده باشد علاجها یک شب از
وی علف باز دارند بعد از آن بگیرند ده من آب و دو من
مویز و قدری شاه تره و پنج عدد خیار بادرنگ و قدری
کشنیز در آب افکنند و بجوشانند تا به سه من باز آید آن
آب را صافی کرده در گلوی اسب ریزند و دو شب از جو
باز دارند به شود قولنج گرفتن اسب علامت آن باشد
که می خسبد و برمیخیزد و خود را بر زمین میزند و بسرین های
خود مینگرد و پوستش گرم بود علاجها بگیرند کشنیز تر دو من
و بکوبند و آبش را بگیرند و بگلوی اسب فرو ریزند و تا نیم

باد گرفتن

علاجها

گشن نگرفتن مادیان

علاجها

روز دیگرش علف ندهند نیکو شود والا بگیرند قدری روغن
کنجد و پنج استار حلبه و یکمن خرما و گل خیری و در سه من آب
بجوشانند و قدری نمک بر اندازند و آب را بدان حقنه
کنند به شود باد گرفتن اسب درد های اسب این بادی باشد که
در روده های اسب افتد و سبب آن شکمش درد کند و آماس
کند و اندامهایش عرق کند و کمیز و غیره بسختی افکند علاجها
بگیرند دو من کمیز آدمی و یکمن آب کامه و ده استار ترب
و پنج استار تخم خیار بادرنگ و قدری بادیان و تخم کرفس
با قدری آب بجوشانند و بگلوی اسب فرو ریزند به شود گشن
نگرفتن مادیان که گشن شده باشد و بچه راه ندهند از آن
باشد که راه فرجش بسته شده باشد و پیوسته شده علاجها
آن موضع را بروغن زیت چرب کنند و بفرمایند تا فرجش
را بگشایند پس قدری پشم شتر بروغن گاو بیالایند و بر رشته

ابریشم بپیچند و در بندند چون خواهند وصل آن رشته را
بیرون کنند و آن موضع گشاده شده باشد **سفیدی چشم اب**
بگیرند موی سر مردم و در کوزه نو کنند و سر کوزه را بگل محکم کنند
و در تنور گرم نهند و دو شبانه روز بگذارند آنگاه کوزه را
بیرون آرند موی سوخته باشد بسایند و در چشم اب مالند
نیکو شود **ریش چشم اب** بگیرند پوست جو بروغن گاو بیامیزند
و برکوی نو اندایند و بر چشم اب بندند و پنج روز بگذارند
روز ششم قدری زنجبیل و قدری فانید سوده در زیر چشم اب
مالند به شود **ناخنه را** بگیرند قدری زعفران و پاره سفیده و صبر
و انزروت از هر یکی دو درم انگبین و یکدرم اهلیله حلبه را
بسایند و در چشم اب کشند نیک شود **سرجنبانیدن اب نامد**
اب را بگیرند دو درم زعفران و یکدرم دارچینی و دو درم شکر
و دو درم قرنفل کوفته و در هفت من آب بجوشانند تا یکی

ازوی کم شود پس آن سه نوبت بدهند تا بخورد نیک
شود و آن عادت بگذارند **دیوانگی اب** آب حلبه و خرما برابر
بجوشانند و یکمثقال پیه بز کوهی بکوبند و با گمیز خر بیامیزند و در
بینی اب بیفشارند نیکو گردد و خرما و حلبه هر کدام یکمن باید تا سفید
شیر سیه اب خون سیاوشان و دارچینی و ورنج و گوگرد فارسی
و سپیده و مرداسنگ کوفته و بروغن کنجد حل کرده بران موضع
مالند **آب از چشم** دوانیدن را بگیرند پنج استار جبة الخضرا با
اشنان گازران نرم بکوبند و با نیم من روغن کنجد حل کنند
و بکفلی اب فرو ریزند به شود **گر و خارش** اب را بگیر روغن
کنجد یکمن و گوگرد سفید پنج درم و هر دو را بجوشانند تا کف بر آرد
یکروز در آب مال بغایت سفید باشد **ارزخ اب** بگیرند اشقار
و نوشادر و زنگار کوفته و بیخته و ارزخ را ببرکه نیک مالند تا خون
بر آید این دارو را بروی بندند نیکو شود **علف نخوردن** اب را پیش

دیوانگی اب ۵
شیر سیه اب
آب از چشم
گر و خارش
ارزخ اب ۶
علف ناخوردن

146 علف نباید داد بعد ازان خونش را باید گشادن پس دو
من مویز را ده من در آن کنند و قدری شاه تره و یخ عدد
خیار پاره پاره رنگ و آب صافی در گلوی اسب ریزند و دو شب
جو ندهند مفید باشد در اوصاف اسب و نشانهای او بدانکه بزرگان
عرب و هند بر اسب نشانها گیرند هر کدام که ازان نیکو در شته
باشد به بهای تمام بخرند و آنچه نشان نیک پیدا نباشد قبول
نکنند و از برای آنکه اثر عظیم یافته اند و بتجربه معلوم کرده چنانچه
به التفصیل شرح داده شود نشانهای نیک بدانکه بهترین نشانه
های اسب آن بود که بوز باشد و چهار دست و پای سفید و لب
زیرین سفید و روی شکم سفید و خوشه دم سفید چنین اسب را
ظفر نامند و نیک و مبارک دانند هر رنگ دیگر که سفید باشد چنین
باشد بیرون بوز هم مبارک دانند اسپیکه در پای و دست چپ
او سفید باشد و پیشانی و لب زیرین چنین اسب را بشیر خوانند

در اوصاف اسب

نشانهای نیک

اسبی که

دمبارک

۱۴۶ مبارک دارند و جدا از بند او پیوسته شاد باشد و توان گیری
باید دیگر اسبی که او را هیچ سفیدی نباشد و یکرنگ بود مبارک
دارند دیگر اسبی که روی او سفید باشد و لب زیرین هم سفید نیز
باشد و اگر لب زیرین یا زبرین سیاه بود و بر سینه نشان بود
مبارک باشد صفت اسب نیک اسب بلند بالا بود و سطبر فاحش ساق
و افراشته گردن باریک گردن باریک گوش پیوسته دندان
دراز لنج سفید دندان بلند بینی فراخ منخر فراخ کفل فراخ پهلو
میان دو گوش پیشانی فراخ باریک میان خورد موی دراز دم
باریک دم استخوان دم کوتاه افراشته کفل گرد گردن قوی
کتف پشت نه فرو رفته و نه برآمده سیاه خایه سیاه چشم
سیاه مژه تیز بین و دور بین و بیان اوصاف پای جای
دست نهد و میان پای بر سم ننهد و از بیهوده نرمد و از چیزی
نترسد و در رفتن از چپ و راست نگردد داشتن اسب

دیگر اسبی

دیگر اسبی

صفت اسب

داشتن

جوان از پیر در دندانهای زیرین وی نگاه کنند اگر
گوشت از دندانهای او دورتر باشد جوان بود و اگر نزدیک باشد
پیر باشد و اگر با انگشت پوست روی او بکشی و زمانی
بداری پس رها کنی اگر پوست بجای خود رود پیر باشد
نشانهای بد که بر اسب بود هر اسب که روی او سفید باشد
در میان سفیدی مویها باشد همرنگ تن چنین اسب را
فرع خوانند و نیک ندانند و گویند دایم خداوند او دایم غمگین باشد
و هیچ کار بر پشت او بآسانی دست ندهند دیگر اسبی که دست
راست او سفید باشد چنین اسب را مطلق الیسار خوانند
و مبارک ندانند دیگر اسبی که بر یک پای یا بر دو پای یا بر سینه
سفیدی باشد که چون از پس بگرد نماید ارجل خوانند و در
آب و گل بد باشد و گویند از خصم بگریزد و اگر بر سینه
اسب گزندی و علامتی باشد هر اسب باری دارند بد خو

شود

شود و باشد که غم بخداوند وی رسد و اگر در بن رانش
علامت بود شوم باشد دیگر هر اسب که پای چپ او
سفید باشد و جای دیگر سفید نباشد او را اعصم معکوس خوانند
و بد دانند و اسب یکیشان را نیز بد دانند والله اعلم بالصواب

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی
موزه ۱۳۰۲

ای ... در ... از ...
...

رای ضعیف سکون یاء ساکن دارد
ضعیف ضعیفا قصار الیعون

فعل امر از وقی یقی
اول از جزا ق ذ ماخوذ

بادمیان آتش کبابان قلیان عجب جانانه ازین   ۱۸ رجب شد

یکبار دگر بسر زلف یار مبتلا شد

فرزند دل اسیر غربت شد

وز شوق ... مست ... ناز شد

دو چشم من ... غم جانان شد

... از ... جدا

از ... رفتن گردش ... این شد

جانانم دلبر ...

غزل

نفرولاد ... قبیله منصب

نور دل ... بس از ...

سلطان ... علم کرم شد اما